

331

79



این کتاب سعادت انساب مع سوم به

اولی
کتاب

با اهتمام ملا سید خواجہ سلیمان خواجہ اوغلی

لیتوگرافی Гуламъ Хасанъ Арифджанова

Стар. Ташкентъ

"Саха нэмэ", Тоспине но оомбон, нэмэ,
Аһиһа. Аһиһа. Саһа Саһа. Ха һаһа. аһаһа.
ноһ. һаһа. һаһаһаһа.



اسم العذر الحمن ارسیم

کرد و حرف آفید ارض و سما
که بجان و دوش همی خواغم
خالق رازق و روف رحیم
همه زویافت صورت هستی
بر همه خلق همچو دین شده
کرد ما را خطاب تا دایم
طاعت او بجان کنیم همه
نیست سودی بخیزن کردن
بیروامت رسول و سیم

ابتدا میکنم بنام خدا
نام حق بر زبان گوی راغم
ملک صانع و تدبیر حکیم
هر چه هست از بلندی و پستی
طاعت اوست فرض عین شده
داد ما را کتاب تا خوانیم
هر چه او گفت آن کنیم همه
آنچه او گفت غیر آن کردن
روز شب طالب قبول و سیم

نعت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

باب اول در پیا و وضو این مشتمل بر چهار فصل اول در وضو

در صباح و رواج و لیل و بها
ستن روی دست و مسح دست
ربع مسح فرض باید دید

در وضو نیت خبر نیت چهار
کشتن پایی نیز مقرب است
لا از شش همچوت فرض باید دید

فصل دوم در دستها وضو

سنت آیدست ده باشد
ستن دستین سوالات
مضمضه مسح گوش و استنجا
نیز انگشت پای را تخلیل
ماز تخلیل لیمه استنشق
عضو اگر تر کنی روا نبود

هر که دست مرده باشد
تام حق گفتن از دل پاک است
بسه کرات شستن اعضا
سنت آمدن مصطفی بی قیل
گفتم این جمله اعلی الاطلاق
راندن آب بر خطا نبود

فصل سوم در سجده وضو

در وضو شش دستجات است
همه مسح و در نگی ترتیب
کز نوایح از سر عمل کیسه

نیت زان پس از موالات
بمیان بدایت از تاویب
مسح کردن ازین قبل کسری

فصل چهارم در رکوعها

آب اندر دهان و در سینے
آب بر روی سخت بر کردن
خوی در آب شستن از عدا
و در توپنی بر است افشانی

بکف چپ کراهیت پنی
عورت خویش را نظر کردن
سخن اندر دست استنجا
در میان کراهیت مانی

باب دوم در بیاسکنندگانه و ضو

آنچه از پیش پس عیان گردد
مگر آن بادگان نریش بود
ریم و خون چون روانی باشد
خواب تکیه زده وضو شکند
قهقه در نماز پهوشی
هرگز ارشد مباحتر فاش

آبدست ترازیان کس رود
که وضو هم بجای خویش بود
فی کنی پردهان همی باشد
تکیه بر خواب هیچ کس نکند
باز دیوانگی و مد هوشی
فرج بر فرج ایر در ماش

باب سوم در غسل و آن مشتمل بر فصل اول در بیان فرایض غسل
هر که باداش و تمیز بود
آب در بینی و دهان کردن

فصل اول در بیان فرایض غسل
فرض در غسل اوسه چیز بود
بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیاسکنندگانه و غسل

سنت غسل مملکی پنج است

یادگیرش که بهتر از پنج است

سستن دست و مریج باید بشوید
بس وضو ساختن ز بهر خدا
آن زمانی که موی را بافند
در تک موجو آب را نهند

دور کردن نجاست از تن خویش
سستن سه بار با ستر تا پا
شاید آن موی رانه بشکافند
بافند خشک همچنان مانند

فصل سوم در بیان مقدار آب وضو غسل

مکن اسراف ما، محباتی
تلف آب چون روا نبود
در وضو به نیم من استجا
بس بدان نیم منی که میماند
بچنین کسیر غسل را تعیلم
هست این جهت سیاط در خانه
ور تو اینجا چه برب جوی

چون ولاتسره فوایمی خوانی
تلف عسر و فخر خطا نبود
دارم دست و روی نیم من را
پای شوید هر آنچه می ماند
بر سر خویش ریزد و من و نیم
که بود آب توبه پیمان
نیست اسراف هر چه میشود

باب چهارم در بیان آنچه غسل را میسکند

کز تو خواهی که شرع آموزی
آنچه از وی سوال خواهد بود
در طلب کردن حقیقت کا

بایدت جد جهد دل سوزی
نزد کرمال خواهد بود بود
از خدا شرم دار و شرم ما

عسل از پنج چیز فرض بود
 چون شود پاک زن رخصت و نفاس
 هر زنی را که کسّم شود ایام
 مرد را چون ذکر حین آن کرد
 غسل واجب شو و از آن حاش
 غسل واجب کند جنابت هم

بر زن و مرد همچو تسخیر بود
 غسل واجب شود شبع قیاس
 غسل باید بھب نماز مدام
 که در اندام زن نهان کرد
 کرچه زان حال نسبت از نش
 بر زن مرد ای مدار کسّم

باب پنجم در بیان تمیّم

چار چیز است در تمیّم فرض
 نیت و قصد خاک ای سرو
 نیت این است اگر نمیدانی
 چون زدی بهر دو پنج بار بر خاک
 بس در کرباره پنج زن در حال
 در تمیّم فرضیه این چار است
 نزد ما شرط نیت است بیجا
 بهر چه آن ناقض وضو باشد
 و آنکه قادر بود آب طهور

میدم مرتزاید نش عرض
 خاک از جای پاک ای هتر
 که نمازت مباح کرد آنی
 بس بمالش برو که کردی پاک
 بهر دو ساعد بر فقین بمبال
 که ترازین چهار ناچار است
 در تمیّم تو نکته را در باب
 ناقض با در تمیّم او باشد
 زو شود در زمان تمیّم دو

هر که میسلی ز آب دور بود
در بود آب کمتر از میسلی
میسلی در شرع ثلث فرسنگ است
ثلث فرسنگ بود چهار هزار

این تسمیه در اظهر بود
نیست در نار و آتش میسلی
که ترادش است فرسنگ است
از قدمهای مرد خوش رفتا

باب سوم در بیان نماز مثل چهار فصل فصل اول در بیان فریضهها نماز

هر که او طالب لطیفه بود
او در اسلام صوفی و صافی
بشنو از من بیان مذہب او
ضبط کن این دو شش فریضه کنون
تا نماز تو بانوا کسر رود
نیت است طهارت تکبیر
غم اسلام بایست خوردن
شش دیگر در اندون نماز
آنچه بیرون کنون ترا فرض است
آن قیام قرأت است رکوع
بس برون آمدن فریضه سنا

مقدمت اش چون سینه بود
در شریعت و فی مہسم و
زانکه صافی تر است مشرب او
شش درون نماز و شش بیرون
فرض و نفلت همه ادا کرد
پوشش عورت مکان طہیر
روی ہم سوی قبله آوردن
فرض گیر و نماز کن بپنیا
عرض دارم که موجب فرض است
قعدہ آفرین سجدہ خضوع
از نماز ای مدار عقل و قیاس

فصل دوم در بیان واجبات نماز

واجبات نماز با هفت است
 فاتحه صم سوره قرآن
 لیک اندر تطوع سنت
 کافرنیش چو اولین باشد
 در بلندگی بلند باید خواند
 قعده اول از وجوبات است
 نیز در وتر شد قنوت عیمان
 لیک درید و اجابت نماز

زانکه از مصطفی چنین است
 در دوئی اول از فریضه بخوان
 سوره با فاتحه بکن ضمت
 سوره با فاتحه قرین باشد
 آنچه است است پست باید خواند
 باز در آخرین تحیات است
 باز تعدیل جمله ارکان
 زانکه تکبیر عیب میباشد

فصل سوم در بیان سجده سهو

سجده سهو با ملاوت هم
 و اند آنکس که حبتی دارد
 سجده سهو را بیان کردن
 که کسی فرض را کند تاخیر
 سجده سهو را چو ساز کند
 ای منصل بهر دو در سلام

واجب آید با اتفاق ام
 و اندرین راه نسبتی دارد
 و آنچه مشکل بود عیان کردن
 یا کند ترک واجب از تقصیر
 جبر نقصان آن نماز کند
 کوئی دانکه بیار سجده ام

انچنین سنت مذہب نعمان
از یکی سهوده دو سجده است
په امامی که متکد باشد
مقتد که را که سهو افتاد است
سهو او را امام بر کبیرد

او بقوی چو بود و سلمان
شرع آموزا که ترا هو است
سهو او سهو مقتد باشد
سجده سهو و نه مقتد است
طاعتش را خدای بپذیرد

فصل چهارم در بیست هفتگانما

سنت اندر نماز آمد است
آنچه قولیست هست تنصیح
از آن هست تسمیه این است
سمع الله امام پر دازد
باز تکبیر در رکوع و سجود
فاتحه در دوئی اخیر از فرض
بس برن آمدن بلفظ سلام

ده از آن قولیست ده فعلی است
بعد از آن در اعوذ گشت فلاح
سمع الله گفتن از دین است
مقتد رب الک آغاز
نیز تکبیر در مہبوط صعود
گیر سنت ولی میکیز از فرض
نزد ما سنت است در اسلام

سنتها فعل نماز

سنت فعل در نماز ده
هست رفع یدین تا از دین

یاد گیرش اگر ترا شمره است
نیز بر جای سجده دارد عین

بعد از آن دست را بر چپ
 مرزبان را بجهت احوال
 دست بر زانو بر کوع سینه
 سجده آرید در میانه دو کف
 نیز بر پای چپ نشسته کنی
 باز گردان روی وقت سلام
 اگر کسی بر تو شهادت اندازد
 ای پر ز نور و ز حکمت
 بعد ازین هر چه هست آدابست

نبی زیر ناف بهر ادب
 دست بر سینه بود چه حال
 پشت همواره دارد همچون
 شکم از ران دور دراز و ف
 سر انگشت سوی قبله کنی
 بر زمین بسیار خویش تمام
 مستحب زانست اندازد
 مستحب دو نیست از دست
 یاد گیرش که نسخه نایابست

باب نهم در بیان شیوه فرایض چهار روزی

آنچه فرض است در چهار روز
 دو بصر و چهار پیشین است
 سه شام چهار در خفتن
 و تراز واجب است میدارند

هفده رکعت بود که آموزی
 چار در وقت عصر تعیین است
 زمین نگو ز نمیستوان گفتن
 بر همه واجب است بگذارد

باب دهم در بیان شیوه موکود چهار روزی

علما گفت اندکی شهادت

هست سنت دوازده رکعت

شستن پیشین گذارد و سحر
سنت خالص صلوات بر این است
غیر ازین هر چه هست نافله است

دو پس از شام دو نخلستن در
انچه هست از موکرات این است
خواجسته ما امیر نافله است

باب نهم در بیان روزه ماه رمضان

نیت در حکم شرع اگر دانی
از جماع و شراب و در شدن
فرض دان جمله روزه نیت
یکه موقتی و نوافل را
همچنین که خلل طلب نکنی
مکس پشه در کلوچو پرید
گر کسی رک زد و حجامت کرد
نمک سرکه کزد بان بچشید
روزه باقی بود و لکه مکروه
ورکنی مسح روغن شرمه
نانکه از بهر طفل معین آیند
نیت روزه کسر ادا نبود

روزه بقره نفس شهوانی
وز همه خوردنی نفور شدن
در قضا بخر شب روا نبود
تا پیش از زوال است روا
نیت روزه بخر شب نکنی
نیت نقصان روزه تو پدید
می نشاید در املامت کرد
روزه باقیست که فرو بخشید
از گرا هست مباحش بی اندوه
بر سر و چشم نیتت جرمه
علما اند این چه نسر مابند
در قضا بخر شب روا نبود

بی ضرورت چنین خطا شه
 هست هر دو تراهی منی
 کر تو سیری و کر تو شتانی
 لازم آید قضا و کفارت
 بر تو لازم بحسب قضا نبود
 نبود زین قبل کل بر شوی
 بس رجوع از برای جوع کن
 نزد نعمان قضا شس باید کرد

کر ضرورت بود روا باشد
 بفسار موشی کر خوری کنی
 روزه تست همچنان باقی
 در بقصدست خوردن کات
 کر خوری آنچه زوغذا نبود
 با همچو سبک و کلوخ آهن و
 در تطوع اگر شرع کنی
 تا توانی ادایش باید کرد

باب دهم در بیان کفاره روزه منقضی

بنهار می مجامعت کردن
 یا یکی بنده کر دنش آزاد
 تا شوی از حیات بر خورد

کر کسی قصد کرد در خوردن
 شصت سیکن طعام باید داد
 یا دو مئه روزه را پیالی دار

خاتمه کتاب

یا دیگر شس کر مختصر گفتم
 واجب فرض نفل را داند
 از وفات رسول تا امسال

از برای تو اینقدر گفتم
 هر که این را بصدق بر خواند
 نود و نه چورفت ششصد سال

بود کاین نظم کست مکمل

باز گوینده و رساننده

نیمه از حسامی الاول

رحمت حق نشا خواننده

بهار کتاب

قَدْ كُنْتُمْ لَعَّوْنًا

بهار کتاب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خا

بدان سغدک اللہ فی الدین این کتاب در بیان معرفت

ایمان و اسلام و نماز و روزه و حج و زکوٰۃ و طهارت و فرض
و واجب و سنت و استحباب و محرم و مفسد و احکام و ارکان

کتاب بر چهار فصل بنا نهاده شد تا مبدیان را پند بود

فصل اول در بیان معرفت ایمان اگر پرسند که

اصل ایمان چیست جواب بگو که عطای باری تعالی است

و سر ایمان کلمه طیبہ گفتن است اگر پرسند که

تن ایمان چیست جواب بگو که پنج وقت نماز گزاریدن است اگر پرسند که

دل ایمان چیست جواب بگو که آن خواندنست در خیرت که

لکل تنی قلب و قلب العتر آن سین یعنی هر چیزی را دوست و دل قرآن
 سوره نیس است هر حکماهی که سه دل جمع شود دعا اجابت اول دل
 قرآن دوم دل بنده مؤمن سوم دل شب اگر پرسند که نور ایمان
 که ام است جواب بگو که است گفتن است و تائیدی ایمان در روح
 گفتن و تنگی ایمان بی نماز بودن است و خلوت ایمان پاک بود
 و حکم ایمان در میان خوف و رجا بودن است و شریعت ایمان جلال و علم
 دین است و بزرگی ایمان ذکر خدای تعالی بسیار گفتن است
 حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خود میفرماید یا ایها الذین
 امنوا اذکر الله ذکر اکثر او سجده بکره و صیلا معنی وی چنان است
 اسی آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدای تعالی یاد کنید او را روزی
 و شب بانگاه اگر پرسند که پوست ایمان چیست جواب
 بگو که شرم است اگر پرسند که میوه ایمان چیست جواب
 روزه است و محشم ایمان علم است و کمال ایمان صبر است
 و برک ایمان تقوی است و خزا ایمان دعا است و بیخ ایمان اخلاص است
 و وطن ایمان اول بنده مؤمنان است اگر پرسند که الله تعالی ایمان
 از چه چیز است بگو که از نور خودش است فریده است و روح است

علیه السلام را از نور محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آفریدست اگر
 پرسند که تو در ایمانی یا ایمان درست جواب بگو که من با ایمانم و
 ایمان با من است و من مؤمنم و ایمان صفت منست اگر پرسند که
 ایمان بر چند نوع است جواب بگو که پنج نوعست اول ایمان متبوع
 ایمان فرشتگان است دوم ایمان معصوم اینها بمن است سوم
 ایمان مقبول ایمان مؤمنانست چهارم ایمان موقوف اینها متبوعانست
 پنجم ایمان مردود اینها منافقانست اگر پرسند که ایمان
 چیست جواب بگو که الا یما اقرار بالک و تصدیق بالقلب یعنی ایمان
 اقرار کردن است بزبان و توارشستن ببل که خدای تعالی میست
 و بحقیقت پادشاه همه پادشاهانست و محمد رسول الله پیغمبر برحق است
 اگر پرسند که ایمان آوردن بر چند نوعست جواب بگو که بر دو نوعست
 اول ایمان مجلد و دوم ایمان مفصل اگر پرسند که صفت ایمان مفصل چیست
 جواب بگو که هفت است با الله و ملائکته و کتبه و رسوله الیوم الاخر
 و القدر خیره و شروه من الله تعالی و ابعث بعد موتی بغیرایما آوردن من بعد
 وی یعنی فرشتگان بر حق اند و آفریده او نیدوم ایمان آوردن من بکتبایما
 چهارم ایمان آوردن من بولای او پنجم ایمان آوردن من بر ذریعت

من بخدا و ملائکته و کتبه و رسوله الیوم الاخر
 ایمان آوردن من بکتبایما

یعنی بدانی که قیامت آمدنی است در آمدن قیامت سستی ششم ایمان
 آوردن من بقدر خدایم بدانکه تقدیر نیکی بدی همه از خدایت غافل
 هفتم ایمان آوردن من بعثت یعنی زنده گردانیدن بعد از میر سید حق است
 و راست ای فعل الله شایه و حکیم باید اگر رسد که صفای
 محل چند است جواب بگو که چهار است امنیت باشد که با همه با سماء و صفا
 و قبلیت جمیع احکام و ارکان یعنی اینها آوردن من بخدایم و بنا بر ما
 وی و بقیه ها وی قبول کردم دین مسلمانی را و آنچه در وی است از کفر و کما
 و خدای از وی نیراست اگر پرسد که فرائض اینها چند است بگو که چهار
 اول خدایتعالی را شناختن دوم بخدایتعالی ایمان آوردن
 سوم ایمان را با خود بردن چهارم ایمان را با خود نگاه داشتن در عوارض
 آوردن دست داشتن احکام و ارکان اینها مهم است تا اگر کسی احکام
 و ارکان اینها را نداند هر عبادتی که کند از نماز و روزه و حج و زکوة روا
 در جامع البکیر آوردن است که اذا استوصف المرأة البالغة احکاما
 من التوحید فلم تصف سین من وجها وان حکمنا بصحة النکاح نظر
 الاسلام معنی می چنان باشد که زنی عاقله و بالغة را پرسید شود گوید که نمیدانم
 و بروی بیای کرده میسود گوید که نمیدانم از شوهر جدا کرد و بر دو عالم اگر چه

پیش ازین نکاح او نظام اسلام درست بوده باشد مستوفی آورد
 شخصی کنیز کی خرید احکام ایمان را آن کنیز نکند از اهل کتابست
 جمع کشتن بان کنیزک حرام باشد مولی را باید که اول احکام و ارکان
 ایمان را بیاموزد و آنگاه رد او کرد و در محیط آورد دست که اگر شخصی احکام
 و ارکان ایمان را نداند فرج او درست نباشد و حرام باشد و نشاید خوردن
 و در خلاصه آورد دست که مولی را واجبست که بندهکان خود را احکام
 ارکان نماز و روزه بیاموزد و قرآن مقدار یک نماز بنماید و آبیاموزد
 و نیز واجبست با اهل خود و محارم خود را چون مادر و خواهر و فرزندان
 خود را احکام شرعی بیاموزد که پیغمبر اسلام فرموده اند که
 کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت یعنی هر یکی از شما بمنزل پسرانند
 و هر یکی از شما پسرانند خواهد شد از رعیت خود یعنی از اهل و فرزندان
 اگر پرسند که واجبست ایمان چندست بگو که دوازده است اول
 با علم صحبت داشتن دوم از منافقان دور بودن سوم تشنه زیاده
 دان جهانم بیمار را پسندیدن پنجم که خدای درویش را شفقت نمودن
 ششم فرزندان خود را اسلام آموختن هفتم اهل عیال خود را نماز آموختن هشتم
 دست بر سر یتیمان مالیدن نهم مرده شویلی کردن دهم سنجیکه بر سر راه باشد

دور کردن یا زدهم زیارت پدر و مادر کردن و دوازدهم طوف حج کردن
 اگر پرسند که حلم ایمان چند چیز است جواب بگو که دو چیز است یکی
 دینوی و یکی دیگر اخروی اما حکم دینوی ایمان شدن نفس و مال است
 هر کسی که ایمان آورد نفس و مال او از شر و تلف کردن محفوظ میماند
 بحکم شرع که اگر کسی بغیر حق بکشد وی را بقصاص کشته میشود و اگر نکند
 و راستکار کرده میشود اما حکم اخروی ایمان نجاست است از آتش و فرخ
 و رسیدن بنعم بهشت و شرف شدن بدیدار حق سبحان و تعالی اکبر
 نعیم است اللهم ادرقنا اگر پرسند که شرایط ایمان چند است جواب
 هفت است اول ایمان بعبادت حق یعنی پیش از آنکه خدا خدای تعالی
 بیند و اگر بعد از معاینه دیدن عذاب ایمان آورد آنرا ایمان یاس گویند
 و ایمان یاس مقبول نیست چنانکه گفتند که هر کس را از مؤمنان کافر
 و موموت او را از بهشت و دوزخ مینمایند و مومنین را گویند که اگر کافر
 مردی جایی تو این بود که از دوزخ است حالا آنکه با این میروی از
 عالم مقام تو این موضع است از بهشت تا بحاطر جمع و باسایشین
 و با کافران گویند که اگر تو مسلمانا بودی مقام تو این بود که از بهشت
 حالا آنکه ازین عالم بگذر میروی حاکم تو این موضع است از دوزخ دریند

پشیمان بشودم علم غیب را خاصه خدای تعالی دانستن سوم هر شب روزه
 رانای دیدگر و پند چهارم حلاله های خدایتعالی را حلال دانستن پنجم
 حرامها خدایتعالی را حرام دانستن و اگر شخصی حلال حقیقی است و تعالی
 را حرام داند و حلال را حرام اعتقاد کند کافر گردد و اگر چه کلمه شهادت
 بر زبان میرانده باشد و نماز میخوانده و روزه میشتد و حرام کرده
 خدایتعالی بسیار ششم از عذاب خدایتعالی ترسیدن و امیدوار
 امیدوار بودن اگر پرسند که کمال ایمان چیست چندیست چندیست
 جواب بگو که سه چیز است اول شاد بودن در یافتن ایمان دوم غمگین
 بودن بزوال ایمان سوم ترسیدن از تباہ کنند ایمان اگر پرسند که
 ایمان بنام خالق است یا بنام مخلوق جواب بگو که هم بنام خالق
 و هم بنام مخلوق لا اله الا الله خالق است محمد رسول الله
 مخلوق است اگر پرسند که حقیقت ایمان و اسلام چیست جواب بگو که
 از روی لغت یکی است و در اصطلاح مغایر است چنانکه الایمان
 باللسان و تصدیق بالقلب و اسلام این است که الاسلام به قول
 بامر الله تعالی و الاجتناب عن النواهی یعنی اسلام انقیاد کردن است
 بامر الله تعالی و دور بودن از آنچه نهی کرده است اگر پرسند که دین

جواب بگو که ان الدین عند الله الاسلام اگر پرسند که ایمان بر مؤمنان
 فرض است یا سنت بگو که ایمان بر مؤمنان سنت است و بر کافران فرض
 است اما عمل ایمان بر مؤمنان فرض است مثل نماز و روزه و زکوة و حج
 اگر پرسند که ایمان فرض یا سنت جواب بگو که اول بنیاد امر است
 بر وحدانیت خداست و بعد از آنکه بر حق است این فرض است و تکرار او سنت
 اگر پرسند که ایمان کدام آیت فرض شده است که جنب الیکم الایمان
 و زیننه فی قلوبکم و باین حدیث سنت ثابت شده است که سخن نشهد
 بما عاهد الله ان یرسند که بوجانیت خداست ایمان آوردن کدام
 آیت ثابت شده است بگو که باین آیت ثابت شده است که شهادتین
 انه لا اله الا هو الرحمن الرحیم اگر پرسند که ایمان و اسلام چیست و
 چیست جواب بگو که بدین حدیثی که روایت کرده شد از حضرت
 ابن الخطاب رضی الله عنهما که گفتند حضرت عمر که در اشامی آنکه ما بودیم
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی بناگاه طلوع کرد زین کشت
 بر ما مردی که نیک سفید بود جامه او و شد بود بسیار سیاهی موی او دیده
 نمی شد بروی اثر راه مثل غبار آلودگی سیک است که رنگ سستی و نهد
 شدگی و حال آنکه نمیشناخت ما از ما و اما میخس تا که نزدیک آن نشست

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسپوخته گردانید هر دو زانوی خود را
 بدو زانوی مبارک آنحضرت و نهاد دو دود خود را بدو زانوی خود گفت
 ای محمد عظیم السلام خبر ده مرا از اسلام گفتند اسلام آنست که شهادت
 آری خدایتعالی را که نیست الهی جز ذات پاک او تعالی و شهادت آری
 محمد را که بنده خدا و رسول اوست و برابری داری نماز را و بدهی
 زکوة را و داری روزه را و رمضان را و حج کنی خانه کعبه اگر میتوانی
 رفت و گفت آنمرد دست کفتی ای محمد حقیقت اسلام همین است بیا
 کردی و حضرت عمر میگوید که تعجب کردم ما زین مرد یک سوال کرد
 باز خود میگوید که دست کفتی باز آنمرد گفت خبر ده مرا ای محمد از ایمان
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایمان آنست که ایمان آری و بگویی
 بخدایتعالی و بفرضش تکان و بکتابها و وی و برسول او وی و برو
 قیامت و ایمان آری بتقدیر خیر و شر و ایمان آری حق تعالی چهار
 هزار از نیک و بد از ازل داشته و تقدیر کرده است و هر چه در کتاب
 واقع شده میشود همه بقضا و قدر و اراده اوست گفت آنمرد دست
 کفتی بس گفت خبر ده مرا از احسان گفتند آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم احسان آنست که عبادت کنی تا الله تعالی را کو یا که می بینی تو

او را که تو نمیدی باشی او را ترا می بینند گفت آن مرد دست
 میگوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الايمان معرفة بقلوب
 واقرار باللسان عمل بالارکان گفت نذیبه علیه السلام ایمان
 شناختن خدای عزوجل و بدل قرار کردن زبان و کار کردن
 بحکم شریعت قال النبی علیه السلام الايمان عریان و لباسه الوع
 وزینته الحیا و ثمره العلم گفتند نذیبه علیه السلام ایمان برهنه است
 و پوشش او برهنه کاریست و آرایش او شرم است و میوه او علم است
 قال النبی علیه السلام لا ایمان لمن لم یأمن الله گفتند نذیبه علیه السلام منک
 ایمان مگر کسی را که گزایدن امانت نیست قال النبی علیه السلام لا یؤمن
 احدکم حتی یحب لا یخفی ما یحب لنفسه گفتند نذیبه علیه السلام نیست مؤمن
 از شما ایمان که با دوست دارد برای برادر مؤمن با آنچه دوست دارد
 برای نفس خود قال النبی علیه السلام الايمان من فرصد المؤمن من الاسلام
 علانیة یعنی گفتند نذیبه علیه السلام ایمان سرایت در سینه مؤمن
 و اسلام آشکارا کردن می است اگر کسی سینه که خدای تعالی را
 می شناسی جواب بگو که می شناسم اگر پرسند که چگونه می شناسی جواب
 بگو چون چگونه ولی شهادت می نویسد می شناسم که الله تعالی لم یزل

ولا يزال الذي ليس كمثل شي في الارض الا في السماء وهو اسمع لعليم
 ملك از خدای تعالی است همیشه و همیشه کی مر او راست و او سزاوار است
 هر چه خواست کرد و هر چه خواهد بکند لفعول الله ما يشاء و بحکم ما يريد
 اگر پرسند که تو مسلمانی جواب بگو که سپاس و ستایش مر خدای
 عز و جل اگر پرسند که از کی باز مسلمانی جواب بگو که از روز ميثاق
 اگر پرسند که معنی ميثاق چیست جواب بگو که الميثاق هو العهد اللطيف
 و الخطاب خطاب آن بود که در آن زمانی که حق سبحانه و تعالی او را
 ما را بيا فرید از پروردگار عالم ندا آمد که الست بكم يعني اياستم من پروردگار
 مايان و جمله جهانيان جلتی کل شیء و رزق کل حی لفعول الله ما يشاء
 و بحکم ما يريد باز از حضرت رب العزت ندا آمد که مرا سجد کنید آنها که بدست
 راست بودند همه سجد کردند آنها که بدست چپ بودند سجد نکردند با
 ندا آمد که انسجدوا یعنی سجد کنید آنها که بدست راست بودند سجد
 کردند و آنها که بدست چپ بودند سجد نکردند آدم علیه السلام گفت
 خداوند ازین بندگان تو عجب دادم آنها که بدست راست من اند
 سجد کردند و آنها که بدست چپ من اند سجد نکردند کیانند ندا
 آمد یا آدم این قومی که بدست تو اند مؤمنان و مومن زاینده و از دنیا

مؤمن روند و آنها که سجده نکردند کافر اند و از دنیا کافر روند
نکته ششم ای مؤمن در بهشت پشت آدم علیه السلام
 کافر بود در پشت آدم هیچ نقصانی نداشت اگر در دیوان عاصی عصیان
 شود به بنده هیچ ضرر و نقصانی نشود از کرم خداوندی عجب نباشد
 و آنها که بر دست راست تواند جنت جای ایشان باشد هتولا
 فی الجنة و الالبالی و آنها که بر دست چپ تواند دوزخ جای ایشان باشد
 هتولا فی النار و الالبالی یا آدم ترا از گناه ایشان زیانی نی و اطاعت
 ایشان سودی نی پس فرمان آمد با فرشتگان که عهد نامه نویسد
 فرشتگان نوشتند چون تمام شد آن فرشته را ندا آمد که عهد نامه را
 بردهان گیر بردهان گرفت باز فرمان آمد که سنگ شود در حال سنگ
 شد اکنون آنرا حجر الاسود خوانند بر طرف راست کعبه است آن دم
 جبرئیل علیه السلام بر کن راست بیت المعمور نهادند تا زمانیکه خانه
 کعبه راست شد بار بجعبه آوردند حاجیان آنرا طواف میکنند
 تا روز قیامت آن سنگ باز فرشته شود آن عهد نامه را از دهان
 میرون کند هر که در آن عهد نامه ثابت باشد او را به بهشت برند
 هر که خلاف کرده باشد او را به دوزخ برند اگر پرسند که

اگر پرسند که بنای مسلمانی بر چند نوع است جواب بگو که
 بر پنج نوع است اول کلمه شهادت گفتن است که شهادان لا اله الا الله
 و اشهدان محمد عبده و رسوله دوم حج و حج وقت نماز گذاریدن سوم
 روزه ماه شریف رمضان داشتهن چهارم زکوة مال دادن پنجم
 طواف خانه کعبه کردن است هر که را قدرت و توانائی باشد مرزاد
 و راحله اگر پرسند که واجبات اسلام چند است جواب بگو که
 هفت است اول نماز و ترخواندن دوم صدقه فطر دادن سوم قربانی
 کردن چهارم نماز عید خواندن پنجم عمره کردن ششم فرزندان
 خدمت پذیر و مادر کردن هفتم ذوی الارحام یعنی بانویشیان نیکویی
 کردن اگر پرسند که احکام شریعت چند است جواب بگو که
 هشت است اول فرض دوم واجب سوم سنت چهارم مستحب
 پنجم حلال ششم حرام هفتم مباح هشتم مکروه و در میان
 طهارت نماز اگر پرسند که در طهارت چند چیز فرض است
 جواب بگو که پنج چیز فرض است جواب بگو که روی از رستکاری
 موی پیشانی تا زیر رخ ازین زرمی کوشش تا باین زرمی کوشش
 دوم دودست شستن مع آبرج سوم چهار یک سر را

مسح کشیدن چهارم هر دو پای را با شستن آنکس که چشمش را
 مسح کشیدن هر آنکس که ریش کلان داشته باشد
 اگر پرسند که در طهارت چند چیز لازم است جواب بگو که ده
 چیز لازم است اول آب را بلب رسانیدن دوم آب را بر زیر ناخن
 رسانیدن چهارم در موضع استنجای حاجت مقدار در هر سه شریعی
 باشد شستن چشم استبر یعنی گواهی دادن دل است بر پاک شدن
 ششم استنجاء در جای خلوت کند که کسی نداند پنجم اسراف ناکردن
 هشتم از وسوسه شیطان خود را نگاه داشتن نهم استنجاء بدست
 چپ کردن دهم روی بر طرف ناکردن نهم در طلا جا چون نشینی
 در من خود برکش که پشت نبشیر و مکتوبی هیچ نوعی از کلام کفر و بسوی
 قبله نبشیر سوی قبله نبشیر است باید که باشد سوی قبله و سلام
 مسأله مسلمانانی در فرضیه مستلا شد چنانچه ستر عورت و زایل
 کردن نجاست فرضیه است باید که نگرندگان را گوید که روی بگردانند
 و بکار خود باشند و اگر ایشان روی نگردانند بزه کار نباشد
 چون نگرندگان بزه کار شوند مسأله اگر شخصی من از

نماز میکند و با او در همه بیت هر دو طرف او نجس شده صحیح
 آنست مانع جواز صلوٰه نیست و اگر نماز میکند دو جا به
 در بردارد بر هر کدام نجاست کمتر از قدر دهم است و جمع کرده شود
 زیاده از دهم شکر شود جایز نیست اگر پرستند که در طهارت
 چند چیز سنت است جواب بگو که ده چیز سنت است اول دست
 شستن تا بند دست دوم نام خدای تعالی را بر زبان راندن یعنی
 بسم الله العلی العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام گفتن بسم مسواک
 کردن چهارم آب را در دهان کردن پنجم غرغره کردن
 ششم آب در بینی کردن هفتم مسح دو گوش کردن هشتم حلال
 نهم شستن کردن نهم حلال ریش کردن دهم هر عضوی را سه
 بار شستن اگر پرستند که در صهارت چند چیز مستحب است
 جواب بگو که نه چیز مستحب است اول نیت کردن یعنی نیت آن
 اتوضا، الا باجد بی لصلوٰه و ازاله المحذرت دوم سر اندام نهانی
 شستن سوم همه سر را مسح کشیدن چهارم مسح کردن کردن
 پنجم بی در پی شستن ششم ترتیب بمناسب هر اعضا و اعضا خواندن
 هفتم بر است ابتدا کردن اگر پرستند که در طهارت چند چیز

کرده است جواب بگو که هفت چیز مکروه است اول طب و قبل
 استنجا کردن دوم در استنجا سخن کردن سوم اندام خود را نگاه
 کردن چهارم بدست چسب آب در دهان کردن پنجم بدست
 بینی افشاندن ششم آب را سخت بر روی زدن هفتم حیوه در آب
 انداختن سده مسلمانان عضو از اعضای خود روغن مالیدن است
 بعد از آن وضو ساخته است و بسبب چرب عضو ابراقبول نگردد است
 بشریعت بوضوی انیمسلمان جایز باشد بشرطیانی اجاب باشد
 بطریق مسواک سه بار واره امین و سه بار واره اسپر و شش بار دیگر
 دندان زیرین و یکبار دیگر زبان را مسواک کند سیزده بار میشود چنانچه
 کرامی فرمودند که شش بار واره اسپر و شش بار واره پویکی روی زبان را
 کن نظاره که مسائل حوض اگر پرسند که حوض در چند در چند
 میباشد تا وضو غسل جامه در روی نمازی کردن و ابا باشد اگر مطلق جواب
 خطا باشد پس جواب آن است که بنگرم اگر خصوص مد و درست مر
 اختیار قوی قاضیخان امام ظهیرالدین بخاری رحمهما الله باید که سی و
 شش کز باشد این قول صحیح است و باختیار قوی محیط
 دو حوض هفت کز باشد تا هر نجاستی که در روی آب او را

بخش نهند این اصح است و اگر حوض مربع بود هر طرف آن ده کز
 میبود این در میانه مردم معروف است اگر پرسند که
 حوضی است آب پرست در وی غسل کردن و جامه نمازی کردن
 روانیست و چون آتش بنیمه رسد روا بود صورت نمیه
 چگونه است جواب بگو که این حوضی است که نیمه بالای وی ده درده
 نباشد و نیمه پست او ده درده باشد چون آب پر بوده درده
 نباشد و چون بنیمه رسد ده درده شود و اگر حوض در حالتی که آب
 پرست نجاست افتاد روزی چند برآمد آب حوض بنیمه رسید
 آب حوض پاک باشد و چنان باشد که گویا نجاست این ساعت
 در وی افتاد است و نمیه از فوائد امام قاضی فخرالدین حمزه است
 و قاضی شکر اسلام بود چهل شتر در زیر بکتب او بوده اگر پرسند که
 در جوی ضرر اگر مرداری افتاده باشد بروی می رود و ضیبت آنرا
 و ضرر او باشد یا نه اگر گویی روا باشد خطا باشد جواب آن است که
 بیشتر آب بر مرداری می رود و انباشد و اگر کمتر رود روا باشد مسائل
 متفرقه اگر یکی یاد و پیک کوسفند در آب چاه افتد پلید نشود فاما
 اگر به افتاب افتد آب پلید شود زیرا که در چاه ضرورت عام است

در چاه پوشیده نتوان داشتن و سر آقا بر پوشیده توان داشتن
 و پسک اشتر نیز همین حکم دارد و اگر پسک اشتر یا کوسفند در وقت
 جوشیدن افتد فی الفور او را گرفته بیرون اندازد و اگر در وقت شیر
 دو سیدن افتد پاک بود زیرا که هر پسک را پرده است که مانع رسیدن
 فاما پسک از هم جدا شود زمانی در شیر بماند آنگاه پلید شود و نشاید
 خوردن اگر پسک سبک در راز گوش از کاسه آب حورد در آنچه پس خود
 وی پلید شود یا مشکوک زیرا که در راز گوش زست آب پلید شود
 و اگر ماده است مشکوک زیرا که در راز گوش را عادت آن باشد که
 نجاست در راه بوی کند پیوسته و لبهای او را نجس و این پسکو
 منسرق است که بیان کرده اند و بعضی گفته اند که منسرق نیست
 فاما در کتاب نقول مینویسته که فرق هست اگر پسک سبک
 مردی خمی روغن دارد و خمی دو شتاب خمی سر که در خانه از هر خمی که یک
 بیانه بر گرفت بر پستی ریخت و در پشت موش مرده یافت که ام خم پلید
 شود جواب بگو که سنگم موش را میشکافند اگر روغن بیرون آید و غن پلید
 شود و اگر دو شتاب بیرون آید دو شتاب پلید شود و اگر سر که بر آید
 سر که پلید شود اگر هر سه بر آید موش را هر که بنزد اگر خورد روغن دو شتاب

پلید شود و اگر نخورد سر که پلید شود اگر پر کنند که مردی در محله
 طعام می خورد گوشت در دیک کرده ناکاه معنی از هوادریکفتاد
 برود آن گوشت و شور با پلید شود یانی جواب بگو که بنگیم اگر در جوش
 بود و در آن مرغ را از دیک بیرون کشند آن گوشت و شور با پاک باشد
 زیرا که جوش یک بمنزله قوت است چون بقوت جوشد فرق باشد
 اگر پرستند که کم عضو است نامرد نماز کند با بالغ نیست شستن
 آن عضو فرض است و چون بالغ شود است جواب بگو که موضع موی
 زهار اگر پرستند که مردی وضو می سازد غسل میکند و اعضا
 خود را بجا نهد تن خود خشک میکند روا باشد یانی جواب بگو که روا
 باشد و در مطبوعه شیخ الاسلام ابو بکر خواهر زاده آورده است
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سپر خود عبد الله بخلافت شهری
 فرستاده بود بعد از سالی گفت بروم و بیستم که کار خلافت
 چگونه کند چون بد آنجا آمد همه را نیکو کرده مردم از وی شکر گفته
 اند چگونه خلوت شد گفت ای پدر بزرگوار دای محاسب نام دارد عدد
 جمله دایم کی را بنام می پوشم و یکی را در وقت وضو که تا آب است عمل
 بر من زسد و یکی را در وقت متوضی می پوشم تا مگر که در خانه

در جمله تموضی منست بجامه نمازی من نشیند امیر المؤمنین گفتند
 ای فرزند آنچه کرده اهراف کرده این دو جامه را بدرویشی ده که رسول
 علیه السلام چنین کرده اند و آن یکجامه بجهت کفایت میکند و
 شریعت محمد علیه السلام که تمام جمله تو آب است عمل تر شود آن جا
 نماز خواندن روا باشد اگر پرستند که شکننده و ضو چند است جواب
 بگو که مهرده است شش از پیش و سه از پس و چهار دیگر مکان ظاهر
 ندارد و پنج دیگر مکان ظاهر دارد و آن شش از پیش است بول
 و دی و مذی و آب منی و سنگ ریزه و خون استخاضه که مرزنازا
 باشد آن سه که از پس بود بار و غایط و گرم که دو آن چهار یک مکان
 ظاهر ندارد همچون دیوانگی و بیوشی و سستی غالب و خنده قهقهه در
 نماز و آن پنجیک مکان ظاهر دارد همچون خون و زرد اب و قی
 بردهان و خواب تکیه زده اگر پرستند که جمله عنسلها برچیند
 نوع است جواب بگو که برده نوع است ازان جمله چهار یک فرض است
 و یکی واجب و چهار سنت و یکی مستحب و آن چهار یک فرض است
 اول از جنابت بیرون آمدن آب بروجه جبنده کی دوم مناسم
 آمدن دوخته بی آنکه آب منی فرود آید سوم حیض چهارم نفاس است

و آن یکی واجب است غسل مرده و آن چهار یک است سنت است اول
 غسل و زجمعه دوم غسل عرفة سوم غسل روز عیدین چهارم غسل احرام
 حاجیان و آن یک یک است مستحب است کودکی که بالغ شود یا کافری که
 مسلمان شود اگر بر سرش بگذرد که در غسل چند چیز واجبست جواب بگو
 چهار چیز واجبست اول انگشت در گوش کردن دوم انگشت
 در بینی کردن سوم زیر بغل مالیدن چهارم کردن مالیدن اگر بر سرش بگذرد
 در غسل چند چیز سنت است جواب بگو که پنج چیز سنت است
 اول دوست داشتن دوم نجاستیکه بر تن رسیده باشد دور
 کردن سوم اجعفر خدا و ضو ساختن چهارم زنا نیکه مو بافته باشند
 باز کردن پنجم بعد از غسل با بر شستن تا که آب مستعمل
 دور شود اگر بر سرش بگذرد که موجبات غسل چند است جواب
 بگو که پنج است اول انزال منی دوم اختلام سوم التقاضتین چهارم
 حیض پنجم نفاس اگر بر سرش بگذرد که بلبه پاک کنند که ام است
 جواب بگو که بول است که راه منی را پاک میکند بعد از انزال اگر بر سرش بگذرد
 ناخن بر بینی و موی حلق کنی و حسرت و حیض و دندان مرده و حویلی
 قصد کنند همه باید در زیر خاک دفن کردن که خبر و آدمی است

وزیر کی این چند سئله را در سلك ~~م~~ آورده است

هفت چیز است ازین مردم که **د**فن آن از رسول مسنون است
آن غلافیکه کودکان در وی آنچه در حستانه کردن افزون است
سوره حیض و آنکه می زلفاس موی دندان ناخن و خون است

اگر پرسند که نماز چیست جواب بگو که فرمان است از فرمانهای
خدا تعالی و فریضه است از فریضهها و بر خاص و عام فریضه کرده است
هیچ کس در امنگ نتوان بود هر که منکر شود کافر گردد و نفوذ باشد
من ذلک نماز اصل هر طاعتها حد است عز و جل که هر که نماز را برپا
ندارد گویا که دین خود را بر پای نداشته باشد کما قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم لصلاة عماد الدین من اقامها فقد اقام
الدین ومن ترکها فقد هدم الدین وقال علیه السلام صلوا خمکم
الی اخر الحديث گفتند پیغمبر علیه السلام که ازیدن پنج وقت
نماز را و بدید زکوة مال و دارید روزه ماه شریف رمضان
در آید در بهشت بحباب قال النبی علیه السلام کل شیء علم علم
الایمان لصلاة گفتند نبی علیه السلام هر چیز را نشانه است
و نشانه ایمان نماز است و قال النبی علیه السلام صلوا کما را تیمونی

یعنی گفتند مغیره علیه السلام نماز گذارید همچنانیکه می بینید شما یان
 مرا میگذارم قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر
 گفتند مغیره علیه السلام هر که نماز را ترک کند بقصد سب تحقیق کافر گردد
 قال النبی علیه السلام الصلوة الی الصلوة کفارة للذنوب گفتند
 پیغمبر علیه السلام از نمازی تا نمازی کفارت گناهان در میان
 نماز تطوع قال النبی علیه السلام من صلی اثنا عشر رکعة تطوعا بی له
 بیت فی الجبته اربع قبل العصر و کعتین بعد العشاء و کعتین قبل
 الفجر گفتند پیغمبر علیه السلام هر که بگذارد دو از ده رکعت سنت
 موی که در بنا کرده مر او را خانه در بهشت قال النبی علیه السلام من صلی
 اربع قبل الظهر حرم الله تعالی حبه علی عن النار گفتند مغیره
 علیه السلام هر که بگذارد چهار رکعت نماز قبل از نماز شپین حرام
 میگرداند الله تعالی حبه او را از آتش و زخ قال النبی علیه السلام
 من صلی کعتین فی الخلاء لا یراه الا الله و اعملا لکمه کانت له براده
 من النار یعنی گفتند مغیره علیه السلام هر دو رکعت نماز بگذارد
 هیچکس او را نبیند مگر خدا تعالی و فرشتگان باشند او را
 براتی از دوزخ قال النبی علیه السلام من صلی اربع قبل العصر

کتاب الله برآه عن النار گفتند پیغمبر علیه السلام هر که چهار رکعت
 نماز پیش از نماز دیگر بگذارد نبوید او را خدا تعالی بر آتشی از آتش
 روز قیامت و قال النبی علیه السلام من صلی ربعا قبل العشاء قبل ان یتکلم
 فکانما ادرك لیلته القدر فی المسجد ثم کفتمه پیغمبر علیه السلام هر که
 یکبار در چهار رکعت نماز پیش از نماز خفتن پیش از آنکه سخن گوید چنان
 باشد که در یافته باشد شب قدر را در مسجد حرام در میان
 فضیلت جماعت قال النبی علیه السلام من صلی مع جماعت فحجتها
 اعطاه الله تعالی اجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله صابرين مقبلین
 غیر مدبرین یعنی کسیکه بگذارد پنج وقت نماز را بجماعت فردای قیامت
 الله تعالی اجر هزار شهید بدهد که در راه خدا کشته شده بود در حالیکه
 صبر کنند و روی آورنده و نه پشت دارنده بدهد قال النبی علیه
 السلام سلموا علی اليهود و النصارى و لا تسلموا علی ما یهودا تمک قبل
 یا رسول الله من یهودا تمک قال من سمع الاذان و لا یحضر العشاء
 یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام سلام کنید بر جهودان و رسیان و
 سلام کنید بر جهودان امت مرا گفته شد یا رسول الله جهودان مت شما
 کیانند گفتند جهودان مت من آن کسانی که ایشان بانگ نماز

بشنوند و در جماعت حاضر نشود و هر دو آن مهت من آنانند و قال
 علیه السلام من تبسم فی وجه تبارک المصکوة کما نماحرب الله فی الکعبة
 سبعین مرة یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام هر که تبسم کند در روی پناه
 بس کویا که حراب کرده باشد خدا تعالی در کعبه بنقش آید بار اگر پرسند که
 مفسات نماز چند است جواب بگو که هفده است اول سخن گفتن
 در نماز دوم راه رفتن در نماز سوم نالیدن در نماز چهارم چیزی خوردن
 در نماز اگر چه مقدار نخود باشد پنجم سرفیدن در نماز ششم سبیدن
 تخم کردن در نماز اگر دو حرف حاصل شود هفتم بدن خاریدن در نماز
 بی در پی بی غدر هشتم عمل کثیر کردن در نماز نهم کمر بستن و بند
 قبلا بستن نهم جواب عطسه دادن دهم جواب سلام دادن یازدهم
 آه کردن دوازدهم واه کردن سیزدهم فحش کردن چهاردهم چپ
 راست را نگرستین تجویل سینه پانزدهم فتح قرارت بغیر امام
 کردن شانزدهم سخن فوت شنیدن آنانند و انالیه را جعون گفتن
 هفدهم ترک فرض کردن است

تمت بالخیر والعافیه

صالحی صنایع
ریکا میردی او غمناک
قائین کتاب دور من
یار علی
او علی
صالحی



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال النبي عليه السلام طلب العلم فرضية على كل مسلم ومسلمة صدق
رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قال من لم يدر ما ينسب اليه فليتعلم
فرض است بر همه مسلمانان از مردان و زنان و آزاد و بنده
اما مردان از اين علم چه است اول علم توحيد و دوم علم نماز سوم علم
روزه چهارم علم بيض و نفاس است بدانکه بر همه مسلمانان لازم که
اين مسائلها را بياموزند و يادگيرند امام ابو حنيفة کبير بخاري
رحمة الله عليه مي فرمايد که هر که نماز مي کند و در آنچه در نماز فرض است

فرض است بجای میآرد و نامهای فریض نمیداند نمازش درست
 نباشد بنا بر آنکه استن فریض ایمان و واجبات ایمان و شرایط
 ایمان و اصل ایمان و برکات ایمان و استیضای اسلام و واجبات اسلام
 و سنن اسلام و تحجب اسلام فریض نماز و واجبات نماز و مستحبات
 و سجده نماز و فریض طهارت و تباها گنند طهارت و واجبات
 طهارت و سجده طهارت و فریض تمییم و فریض غسل و واجبات
 غسل و نیت طهارت و غسل و نیتهای نماز و استن وقت و فریض
 زکوة و فریض روزه و فریض حج واجب بود بر همه مسلمانان بنابر
 این کتاب اجماعات مسلمان نام نهاده شد بابت التوفیق اگر
 میگردند که استن فریض ایمان چند است جواب بگو که چهار است
 اول استن خدای تعالی و عیم ایمان آوردن بخدای تعالی سوم
 ایمان را نگاه داشتن چهارم ایمان را با خود بردن در میان
 ایمان قال النبی علیه السلام الا ایمان استرار باللسان
 و تصدیق بالقلب یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان استرار
 کردن است بزبان و تصدیق کردن است بقل و قال النبی علیه السلام
 الا ایمان عریان و لبا باله التقوی و زینته الیمین و ثمره العلم گفتند نبی

علیه السلام ایمان برهنه است و پوششش بر پهنیز کاسته و آرایش او
 شرم است و میوه او علم است قال علیه السلام لا ایمان لمن لا امانته
 گفتند نبی علیه السلام ایمان نیست مگر کسی که گذاردن امانت نیست
 بدانکه ایمان را شرایط و ارکان و احکام است اما ارکان ایمان هفت است
 اول ایمان آوردن بخدای تعالی دوم ایمان آوردن بملائکه و سوم
 ایمان آوردن بکتابهای او چهارم ایمان آوردن به پیغمبران
 پنجم ایمان آوردن بانگه تقدیر نیکی و بدی هم از خداست عزوجل
 ششم ایمان آوردن بر روز قیامت هفتم ایمان آوردن
 بانگه زنده گردانیدن بعد از میرانیدن حق است و راست است هر که
 شک در کار کرد و نغوز باشد من ذلک رکن اول ایمان باشد
 عزوجل بدانکه بخدای تعالی آنست که ایمان آری خدای تعالی هست
 و باشد و بود و عالم نبود او قدیم است و همه ملک عالم مخلوق است
 وجود او را نهایت نیست و یکیت و یگانگی نیست و از زن
 فرزند منزه است و بی نیاز است و بر هر چه مابندگان محتاجیم ما
 خوردن و آشامیدن و خفتن و بیدار شدن و خندیدن و گریستن
 و از جای بجای رفتن حضرت حق سبحانه و تعالی منزه است و موصوف

بجمال و منزّه است از صفات نقصان ذات و تعالی جسم نیست
 و جوهر نیست عرض نیست و او را مکان نیست و جاری نمیشود زمان
 و توصیف کرده نمیشود بجا پیش و گفته نمیشود از کدام جنس است و توصیف
 کرده نمیشود بکیفیت و ذات او همچون و چپ کونه است و حقیقت
 ذات و صفات او را جز او کسی نداند و صاحب نیست و معدود
 نیست مرکب از اجزایست و پیرایان کوایست و زنده است بی روح
 و بی تن و بی چشم پناست و شنو است بی گوش اراده کننده
 و خواهنده است و قادر است بر همه ممکنات و پیدا کننده است
 همه شیء را و خودش از ذاتش آید است و محتاج نیست بشئی اصلا
 و واجب نیست بروی هیچ چیزی و او را صفات نیست ناید بر ذات
 از عین ذات او و نه غیر ذات بعضی آنکه از ذات او جدا شوند نیست
 و آن هشت صفات است اول حیات دوم علم سوم قدرت
 چهارم بصیرت پنجم ششم اراده هفتم کلام هشتم تکوین عبارت از فعل
 الله تعالی که باو پدایمی کند شیء را و فرق میان قدرت و تکوین
 آن است که قدرت همه ممکنات را قریب بحصول گردانید تکوین را
 از عدم بوجود میآید بموافق اراده او در ازل و همه نامهای بر حق است

و نامهای حق سبحانه و تعالی غیر متناهیست که در تحت خود عهد
 نمی دراید رکن دوم ایمان آوردن بملائک است که
 تصدیق کنی که فرشتگان بنده خدایند و شب و روز بعبادت حق سبحانه
 و تعالی مشغولند و هیچ ساعتی از عبادت عالی نیستند و در عبادت کون
 سستی و کاهلی ایشان را نشاید قال الله تعالی سبحون الليل و النهار
 لا یفترون و بعضی فرشتگان از نور آفریده شدند و بعضی از نار و بعضی
 از گناه صغیره و کبیره و فرشتگان را بزرگوت و انوشت و نیست طعام
 ایشان صبح و شراب ایشان تقدیس از خوردن و آشامیدن منزه و بعضی
 فرشتگان از آنکه آفریده شدند بعضی در رکوع در سجود و بعضی در
 قیام مانده اند و چهار فرشته مقرب اند از سایر فرشتگان جبرئیل
 میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام دشمن دشمن ایشان
 نفرست اگر کسی گوید که فلانی بر من همچون دیدار عزرائیل است اگر در
 در دل عداوت عزرائیل علیهم السلام بود و بنا بر آن شبیه میکند کافر
 میشود و نفوذ با دشمن ذلک فرشته را قدرت آن هست که بصورت آدمی
 شود رکن سوم ایمان آوردن بکتابها الله تعالی

بدانکه ایمان آوردن بکتابهای الله تعالی است که همه کتابها نیک
 از آسمان منزل شده است بر پیغمبران علیه السلام همه بر حق است و درست
 و عمل کردن بقرآن فرضیه است و عمل بکتابها دیگر منسوخ است بر تقدیر
 آنکه مخالف باشد آیاتی در قرآن است و چهار کتاب مشهور است اول
 زبور بحضرت داود علیه السلام فرود آمده و دوم تورات بزبان
 سریانی بحضرت موسی علیه السلام فرود آمده و چهارم و سرفان که
 عسبر بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم منزل شده باید که ایمان
 آورده شود بکتابهای او تعیین اعداد آن لازم نیست زیرا که در اعداد
 آن دلیل قطعی نیست اگر اعداد آن را تعیین کرده شود در واقع اعداد
 کتاب از آن زیاد شود لازم میآید که بعضی از کتب ایمان آورده نشود باشد
 و اگر در واقع عدد کتب کمتر از آن عدد باشد لازم میآید که در عدد کتب
 چیزی را زیاد کرده باشد و یکی از آن دو کفر است بس باید که همه کتابها

الله تعالی بر نبیاء علیهم السلام فرستاده است

ایمان آورده شود همه آنها حق است و سخن نهد است عن رسول
 و سخن او که عبارت از کلام نفسی است قدیم است و آن

و آن مرکب از حروف و صوت نیست بلکه معنی است واحد قائم بند
 الله تعالی و او بجایه تکلم است همان کلام خود از لا و ابد و آن معنی
 قدیم متصف بله و زنی و استقام و خیر نیست بلکه ناعت بسیار تعلق امر
 و زنی است فهم خیر است و هر که کلام نفسی را صحت گوید کافر گردد اما
 کلام لفظی مرکب است از حروف و مکتوب است و در مصاحف و مقروءات
 زبانها حادث است آنچه گفته میشود که کلام الله تعالی منزل است بسیار
 علیهم السلام و مکتوب است در مصاحف محفوظ است در دلهای و عموم
 بگوشتها و مقروء است بزبانهای معنی وی این است که فرستاده شده
 او را و کتابت کرده شده است در صحفها نقشهای او را که این نقشها
 دلالت میکند بر حروف فهم میشود که و آن معنی قدیم را شنوده بگوشتها
 نظم او را حفظ کرده میشود در دلهای نیز نظم او را که در کتب
 ایمان آوردن بر بسیار علیهم السلام بدانچه ایمان
 بر پیغمبران آوردن نیست که بگردید پیغمبران بنده خدا بند عزوجل
 فرستاده حق است و فرموده خداست عزوجل و هر یک از پیغمبران
 فضل و عقل اهل زمان خود بوده اند و پیغمبری خود را بجهت اثبات

کرده اند و پیغمبری در زمان جواز نبوت بی معجزه ثابت نشد هیچ پیغمبری
 بنده کسی نبوده و دروغ نگفته و هیچ زنی پیغمبر نبوده زیرا که مقصود
 از نبوت و شهادت و انوش منافی شهادت و در پیغمبری
 ذوالقرنین و لقمان اختلاف است و اما در پیغمبر خضر علیه السلام
 نیز اختلاف است و در تفسیر امام زاهدی خضر علیه السلام
 پیغمبر است و پیغمبران معصوم بوده اند از گناهان صغیران جایز است که
 بطریق ندرت بوقوع آمده باشد رکن چهارم ایمان
 آوردن بر روز قیامت بدانکه ایمان آوردن بر روز
 قیامت آنست که بگروید که قیامت آینده است در آمدن قیامت
 شکی نیست قال النبی علیه السلام ان الساعة لا تینه لاریب فیها
 فیها یعنی قیامت آمدنی است شکی در آمدن قیامت نند
 گردانیدن بعد از میرانیدن در روز قیامت از آدمیان و پریان
 و فرشتگان و پرنده کان و جمله جانوران و در عقیده بنجاح آورده که
 سقط را نیز زنده گرداند و سقط گوشت پاره را گوشت را زاده افتد
 و صورت بسته و جان در وی نیامده باشد و آنرا زنده از برای
 شفاعت پدر و مادر خود و حساب در روز قیامت

حق است و پل صراط در وی جهنم کشند از موی بار یک تروار شمشیر تیزتر
 درازی وی سی هزار ساله است و ده هزار ساله سیال است و در برستی
 و ده هزار نشیمنی بر حق است و میزان بر حق است و میزان عبارت
 از چیزی است که نیکی و بدی آدمیان را در وی بسنجند و نیکی که هر کس
 کران آید از رستگار است و آنکس را که پل نیکی او سبک آید
 از زیان کاران است و حوض کوثر بر حق است فردای قیامت حضرت
 پیغمبر علیه السلام شنکان را از حوض کوثر آب بنهند و یاران وی
 نیز خواب خواهند داد و در کفن ششم ایمان آوردن
 باینکه نیکی و بدی همه از خداست عز و جل بدانند که ایمان آوردن بتقدیر
 است که هر چه از بندگان بوجود می آید از بدی و نیکی همه از خداست
 عز و جل و کسب از بندگانشانیکه امر او است و حکم مشیت او است و ام
 و محبت او و رضای او لیکن بدی مشیت او نه رضای او و تقدیر
 اندازه کردن است و هر مخلوق را باندازه قال النبی علیه السلام کل
 شی خلقناه الا بقدر یعنی ما هر چیزی را که خلق کرده ایم باندازه در تمید
 آورده است التقدير بجز عتیق معنی فصل یعنی تقدیر در ایمیت
 ظرف هر که در وی فرو شود مگر آنکه در پس تقدیر نباید که شک آوردن

تقدیر اظہی بر حق است و آنچه تقدیر نیکی و بدی همه از زهد است غرور بل
رکن مشہد ایمان آوردن بعثت ایمان آری عم که
بر انکیزانیدن اجسام در روز قیامت بر حق و ثابت است بدانکه
اعتماد اہل سنت و جماعت آنست کہ حضرت جلال احدیت سبحانہ
و تعالیٰ ابدان و استخوانهای پوسیدہ مردگان را جمع کند از زمین
و از ابروی و از قعر دریا با پدید کند چنانچہ جزوی از ان دیگر متبدل
نشود چون ترتیب و قالب بطریقہ سابقہ کمال قدرت خود نماید اعادہ
روح وی بجان بدن کہ در دنیا داشت است متحقق گرداند تا بحدیکہ
بچہ در شکم مادر بودہ و مادر فوت شدہ آنرا نیز خدا تعالیٰ بکمال قدرت
زنده گرداند ہر کہ انکار بعثت نماید آن کس از جمله کافران باشد و نام ز
آتش و مزخ بود نعوذ باشد من ذلک مقرر است کہ چون حق سبحانہ
و تعالیٰ منفرد است در خلق کردن ہر مہم و موجودات و اعادہ آنها در نشاء
تانیہ عجب نیست از ایجاد اولی زیر کہ در ایجاد اول اللہی را همچنان از حق
عجیبہ صورت غیر یہ ایجاد تواند نمود باز اعادہ آن با وجودهای اجزای
وی آسان تر و ممکن الوجود تر باشد و در خلق آدم علیہ السلام از خاک
آفریدہ از اطمین و محسوس و مصلصال کا انکار گردیند چون جای

جای درو میدن گرفت آن خاک سفال شکل شدن خون مرک
 و پی کشت پس چرا مجال دار که بعد از مردان آنانکه خاک کشته باشند
 دیگر بار روح را در بدن ایشان وارد بدن مهیت باز گرداند و باید ایمان
 آری که روح با بدن محشو خواهد شد زیرا که در طاعت و معصیت هر دو
 شریک بودند و در عقاب در ثواب نیز شریک باشند چون امر و نهی و عقاب
 و وعید بر هر دو وارد و انباشد که یکی مباحث و معاقب با آنکه دیگری
 در دنیا باشد که کالبه غیر آن بدن باشد که در دنیا بود زیرا که ثواب
 و عقاب بهمان بدن و همان روح متعلق گشته است اگر پرسند که
 بعد از ان ایمان به از ایمان چیست جواب بگو که دیدار چون حق تعالی
 اگر پرسند که بنای مسلمانی بر چند نوع است جواب بگو که
 بر پنج نوع است اول کلمه شهادت گفتن است که اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دوم پنج وقت نماز گذاریدن است
 سوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه شریف رمضان داشتن
 پنجم طواف خانه کعبه کردن است هر که اقدیرت و توانائی باشد
 مرزاد و راجله اگر پرسند که ظهور ایمان در کجاست جواب بگو که
 در قلب است اگر پرسند که صلای ایمان چیست جواب بگو که

جواب بگو که عنایت و هدایت حق است و سرایمان کامل طیبیه گفتن است
 که لا اله الا الله محمد رسول الله و جان ایمان قرآن خواندن
 و بیخ ایمان اخلاص است و وطن ایمان دل بنده مؤمنان است
 و تحسم ایمان علم است و پوست ایمان شرم است و میوه ایمان
 روزه است و برگ ایمان تقوی است و مغز ایمان دعاست و آب
 ایمان نماز است اگر پرسند که ایمان بر خالق است یا مخلوق جواب
 بگو که هم بر خالق است و هم بر مخلوق آنکه بر خالق است لا اله الا الله است
 و آنکه بر مخلوق است محمد رسول الله اگر پرسند که عمل ایمان
 چیست جواب بگو که نماز و روزه و حج و زکوة و سایر طاعات که از بنده
 بوجودی آید عمل ایمان است اگر پرسند که اصول دین چیست
 جواب بگو که شش است اول توحید به یگانگی خدا تعالی که او هسی دان
 و یکی اعتقاد کردن و یکی گفتن و یکی داشتن دوم عدل عدل است که
 بخود راستی کردن سوم امامت امامت آن است که کار آخرت را
 از کار دنیا مقدم داشتن چهارم نبوت نبوت آنست که حضرت محمد
 مصطفی صلی الله علیه و سلم را پیغمبر بر حق دانستن پنجم امر معروف
 امر معروف آنست که آنچه خدا تعالی فرموده است بجای آوردن ششم

ششم نهمی منکر نهمی و منکر آنست که آنچه خدای تعالی نهمی کرده است
 از وی دور بودن هفتم تبراتبر آنست که دشمنان خدای تعالی او دشمن
 دانستن هشتم تولا تولا آنست که دوستان خدای تعالی او دوست
 داشتن اگر چه سزاند که صفات الله چند است جواب بگو که ده است
 هشت تبوتی و دو سلبی است آنچه تبوتی است اول اعتقاد کند که
 خدای تعالی عالم یعنی دانا است دوم زنده است هرگز نمیرد و سوم قدرت
 بر هر شیئی چهارم شنو است به بگوشش پنجم چشم چشم ششم
 گویاست نه بزبان هفتم ارادت یعنی همه را خواست کرد ششم تکوین یعنی
 پیدا کنند هشت از عدم اما آن دو که سلبی است اول آنکه بنده اعتقاد
 کند که الله تعالی شریک ندارد که لیس کشته شیئی فی الارض و فی السماء
 و هو السميع العليم اگر چه سزاند که موصله منهیه چند است جواب بگو که
 پنج است دو بر امام قوم و یکی بر امام و بر قوم است اول آنکه امام تکبیر
 تحریریه است نه نکوید و آنکه بر قوم است اول قوم تکبیر تحریریه را پیش
 از امام نکوید و دوم پیش از امام بر رکوع و بر سجود و در آن یکی که بر امام
 و بر قوم است باید که اول اسلام بدست چپ نهد اگر چه سزاند که
 نماز قاری و نماز امی کدام است جواب بگو که نماز قاری آن باشد که

قنات تواند کردن و نماز می آن باشد که قنات شواند کردن قاری
 در عقب می نماز کند ایدین روانیت اگر پرسند که نقصان ایمان
 چندست جواب بگو که سه است اول کفر و دوم شرک سوم شک آوردن
 اگر پرسند که کفر لغت چیست جواب بگو که کفر در لغت
 پوشیدن است بنابراین کافران را کافر نامیدند از جهت آنکه
 پوشیده ایمان حق است و در شریعت حق دهنستن همه باطلها و با
 باطل دهنستن همه حقا است چنانچه در جواب اهلا اسلام آورده که
 کفر انکار همه حقا بود و حق دارنده همه باطلها بود و انکار بعضی از حقوق آفتاب
 بدانکه هرگاه از شخصی کلمه ظاهر و صادر شود که میگردانیده باشد کفرا
 از دو وجه مثال درین کلمه یک چیزی باشد که نظر باین وجه کافر نمیشد یا باشد
 مفتی میل میکنند بعدم کفر آن و کونیده ازین کلام اگر همان معنی باشد که
 کفر نیست کافر نمیشود و اما اراده وجه دیگر را کند کافر میشود قوی مفتی
 بر عدم کفر فائده نمیکند و بروی توبه دستغفار و محو بد نکاح زوجه اش
 لازمست چنانچه شخصی گوید که قصه من الشریخیر من الله تعالی این کلام
 و تاء و یل دارد قصه شریخیر کاشه اشکنه بهتر از الله تعالی است نظر باین
 معنی کافر میشود و تاء و یل هم آنکه کار اشکنه خیر یعنی از نعمت الله تعالی

نظر بر این معنی کافر نمیشود و اگر کسی تکلم کند بلفظ کفر و میداند که باشد
 این لفظ کفرست و اعتقاد کند بمعنی آن تحقیق که این شخص کافر گردد
 و اگر شخصی کلمه کفر را بر زبان گوید و داند که این کلمه کفرست لیکن با احتیاط
 خود بر زبان جاری کرده باشد تحقیق این شخص کافر شده است نزد
 علما ما رحم الله و اگر گوید که من ندانم که این کلمه کفر باشد فایده
 نمیکند زیرا که جهل در سلام عند نیست اما کلمه کفر بر زبان شخصی جاری
 شود خطا و بی اختیار چنانچه اراده کرده که گوید لا اله الا الله بر زبانش
 ان مع الله اله الا غیر یعنی با خداست خدای دیگر جاری شد کافر نمیشود
 گفته اند علما این محمول است بر ما بنیه و بین الله تعالی اما قاضی تصدیق
 نمیکند قول او را حکم میکند بکفر کسی که پوشیده دارد کفر خود را بطاهر
 مسلمان نماید و با اهتمام کند و قصد کند کافر شود کسیکه گذارد
 اشیا بی این اشیا و جب میگردانیده باشد کفر را و بر زبان
 تکلم آن نکند و بدل از مکره دارد و راضی نباشد در ایمان او
 ضرر نمیرساند بلکه محض ایمان است اگر کسی در نماز
 خواندن چند چیز فرض است جواب بگو که هفت چیز فرض است



اول آنکه که گرام نماز میکند دو دویم و آنکه چند رکعت میکند در سوم
 و آنکه او را میکند و یا قضا چهارم و آنکه فرض میکند و یا نفل پنجم
 و آنکه تنها میکند و یا جماعت ششم و آنکه روی بقبله آورده است
 یا بی هتقم خالص است گذارد اگر پرسند که چون جان بنده
 مؤمن از بدن بیرون رود ایمان بجا رود اگر گوی بیجان می رود بدن
 با ایمان میماند و اگر گوی بدن می رود جان بی ایمان میماند و اگر گوی
 بعضی بدن و بعضی بیجان پس ایمان دویم نمیشود جواب بگو که ایمان
 را دو صفت است فعل ایمان با جان بود و حکم ایمان با تن اگر پرسند که
 شرایط نماز جمعه چند است جواب بگو که دو از ده است پنج او موجب است
 و هفت او موجب قضا آن پنجیکه موجب است اول مصر جامع دوم
 پادشاه سوم اول وقت نماز پیشین چهارم خطبه پنجم قوم آن هفت است
 موجب قضا است بر هفت کس و آن باشد اول بر عورت حایض
 سوم بر کودکی چهارم بر مسافر پنجم بر بنده ششم بر اعمی هفتم بر زن
 اگر پرسند که طهارت بر چند نوع است جواب بگو که بر شش
 نوع است اول طهارت بر سر است یعنی پاک دارد سر خود را از هوا و هوس
 دوم طهارت قلب یعنی پاک دارد دل خود را از حسد سوم طهارت

طهارت دهان یعنی پاک دارد دهان خود را از غیبت چه ام طهارت
 ظاهر یعنی ظاهر خود را پاک دارد چه باطن یعنی پاک دارد
 باطن خود را از حرام ششم طهارت شریعت یعنی پاک سازد شریعت
 خود را اگر پرسند که قومه و جلسه کدام جواب بگو که قومه آنست که وقتی که
 از رکوع بر کرد درست است مقدار یک تسبیح و جلالت نشینند
 در میان دو سجده مقدار یک تسبیح **مسئله** شخصی در محل قومه امام
 در رکوع یافت و محل نیت کردن نیت فی الحال گوید که وحلت فصله
 الامام و خود را پیوند و ثواب جماعت در باید اگر پرسند که فرض بود
 طهارت بکدام آیت ثابت شد دست جواب بگو که این آیت ثابت
 شده است که قوله تعالی یا ایها الین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا
 و وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین اگر پرسند که
 منرض قائمی و منرض دائمی کدام است جواب بگو که منرض
 قائمی پنج وقت نماز است و منرض دائمی ذکر خدای تعالی را
 بسیار گفتن است **مسئله** اگر شخصی اینها را در کجا قرار
 میگیرد جواب بگو که در درون دل قرار میگیرد و اگر پرسند که
 عقل فاضلتر است یا علم جواب بگو که علم اعلی مرتبه عقل است علم

علم حاجت است همچون وضو ساختن از برای نماز است زیرا که در وقت
 گذاریدن نماز بوضو اگر پرسند که دره را از خلاف میکشی چه میخواهی
 جواب بگو که این آیت را میخواهم قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصا
 لحات انالایضیح اجر من حسن عملاً اگر پرسند که در دره
 چه میکنی جواب بگو که این آیت را میخواهم قوله تعالی وکان الله علی
 کل شیء قدیراً اگر پرسند که دره از کدام پوست است جواب
 بگو که از پوست کوسند حضرت اسماعیل علیه السلام است اگر پرسند که
 قبله چیست جواب بگو که پنج است اول قبله عرش از نور است
 و او قبله حاملان است دوم قبله کرسی است از زبرج است آن قبله
 که در بیان است سوم بیت المعمور از زم زم است او قبله فرشتگان است
 چهارم بیت المقدس از یاقوت سبز است او قبله سفیر است پنجم
 بیت الله خانه کعبه است از سنگ است آن قبله مؤمنان است تن و حرام
 می آید و جان در کعبه و فرود بیت المعمور و فعل در کرسی و دل
 در عرش است هر که این قاعده را نداند امانی او درست نباشد
 روایت است از حضرت امام عظیم محمد الله علیه گفته اند
 هر که این چهار مسئله را نداند امانی او درست نباشد از امام پرسند که

امام ماثولبی و امام توکیست بلوید که امام من قرآن است دویم گویند که
 مایان با تو اقتدا میکنم و تو بکه اقتدا میکنی گوید که به قرآن مجید اقتدا
 می کنم سوم آنکه نماز با تو درست میشود و نماز تو بکه درست میشود و گوید که
 نماز من بعلم خدا تعالی و بشریت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم درست
 میشود و چهارم آنکه نماز ما میکنداری و یا نماز خویش گوید که من تا تو بم
 و نماز خویش میکندم اگر پرسند که امامی را چند فضیلت
 جواب بگو که ده فضیلت است تا نماز جامعان درست و روا باشد
 اول در قرأت نکتند دویم تکبیر بلند گوید سوم رکوع و سجود بجای
 آر و چهارم از حرام و شبهه خود را نگاهدارد و پنجم جامه خود را نیک
 پاک دارد و از نجاست غلیظه و خفیفه ششم در نماز قرآن بسیار بخواند
 تا ملال قوم نشود هفتم بخودش عجب نبرد هشتم بمسجد پیش از قوم رود
 بعد از قوم بر آید نهم قوم را آموزش خواهد کرد و کشفیج قوم است
 دهم سلام دادن بر نیت مؤمنان و هم بر نیت فرشتگان بعد از
 همه مؤمنان را دعا کند و اجابت خواهد کرد و اگر خود را آنها دعا کند حیات
 کرده باشد اگر پرسند که مؤذن را چند چیز لازم است جواب
 بگو که سه چیز لازم است اول شناختن وقت دویم نگاه داشتن

نکند شستن حلق از صوم سوم چون غائب شود کسی بیک از آن گوید وی
 ترش نکند و از وجه مؤذنی طلب نکند و مسجد پاکیزه دارد اگر پرسند که
 چند نوبت مؤذنی را شاید جواب بگویم هفت فرقه مؤذنی را شاید
 اول تهمت کنند دوم تهمت کرده شد سوم کذاب چهارم غیبت
 کنند پنجم خمر خوار ششم روستائی یعنی در میان کلان شود
 باشد مغتم اگر پرسند که در کلمات اذان در چند جا هم کفرست
 جواب بگویم در ده جا هم کفرست اول بسم الله که شکر گوید دوم
 اکبر اکبار گوید سوم شهادت شهادت گوید چهارم اشهد ان محمد کبیر
 بنحسب هی علی الفلاح ششم لا اله الا الله ربی تشدید گوید هفتم
 حی علی الصلوة راجعاً گوید هشتم هی علی الصلوة گوید نهم حی علی الفلاح
 حی علی الفلاح گوید و حی الصلوة بی تشدید خواند اگر پرسند که
 نیت غسل کدام است جواب بگویم نیت نیت ان غسلت من الجنات
 رفعاً للحدث و استیاباً للصلوة تقریباً من الله تعالی الله اکبر اگر پرسند که
 واجبات غسل چند است جواب بگویم ده است اول آب در دو بان گرفتن
 دوم آب در بینی کردن سوم در گوشه چشم آب رسانیدن چهارم
 زیر ناخن آب رسانیدن پنجم در سوراخ ناف آب رسانیدن

ششم در موضع استنجا آب سائیدن اگر مقدار دهم ششم
 باشد شستن آن فرض است هفتم آب را سرف تا کردن هفتم
 در جای خلوت کردن نهم نفس از سوسه شیطان نگاه داشتن
 دهم روی بقبکه استنجا تا کردن اگر چه رسد که استنجا
 بر چند نوع است جواب بگو که بر نه نوع است چهار او فرض است
 و یکی واجب و یکی سنت و یکی احتیاط و یکی بدعت آن چهار یک
 فرض است اول زنی که از حیض پاک شود دوم زنی که از نفاس پاک
 شود سوم کسی که جنابت رسید باشد چهارم در مقعد کسی نجاست
 رسید زیاده از دهم شرعی باشد فرض است شستن او و آن
 یکی که سنت است که از دهم شرعی باشد و آن یکی که واجب است
 نجاست برابر دهم شرعی باشد و سبب آنکه بول کرده باشد
 سراندم نهانی شوید احتیاط آنکه باد از وی بوجود آید بشوید بد
 است که از مقعد چیزی براید استنجا کردن اگر چه رسد که
 استنجا ای خاک بر چند نوع است جواب بگو که دو از ده نوع است
 شش و نا جایز آن شش که جایز است اول کلوخ دوم خاک
 سوم سنگ چهارم نمخسب پنجم پنجه که نه ششم خشت خام

و آن شش که غیر جایز است اول خشت پنجمه و دوم علف سوم سرکین
 چهارم استخوان پنجم نکت ششم سفال اگر چه استند که
 استنجا و استنقا و استبراکه است جواب بگو که استنجاستن
 اندام نهانی است استنقا به بار دست خود را مالیدن بر کفخ تابوی
 نجاست نماید و استبراکه او ای دادن دل است بیکی خندش مسئله
 اگر کسی نماز میکند را با او در جمعی است هر دو طرف نجس شد صحیح است که
 مانع جواز صلوئه نیست و اگر کسی نماز میکند در دو جامه در بردار و بر هر
 کدام نجاست کمتر از در هم است و جمع کننده زیاده از قدر در هم میشود
 نماز جایز نیست مسئله چون خستن آغاز اول قبل نشوید یا در
 نزد امام عظمی رحمه الله علیه اول در نشوید بعد از آن قبل نشوید نزد
 صاحبین اول قبل نشوید بعد از آن در وقتوی بر قول حضرت امام عظمی است
 زیرا که شستن در بر اجم است از آنکه سنت است و شستن قبل سب است
 پس سنت را باید مقدم شستن و در شستن بجز اولی مردان را و زنان را
 برابر است اگر چه استند که روزه را قضا واجب است و نماز را نیاید
 چه جواب بگو که خواری الله عنهما حیض آمد از مهر آدم علیه السلام
 پرسیدند در نجاست نماز میکند ارم یا نه گفتندش ما شن فرمان خدا کی

خدا تعالی چه رسد مهتر جبرئیل علیه السلام وحی آوردند که خدای تعالی
میفرماید که در حالت حیض نماز را ترک میکنند دوم باره حیض آمد
خوارضی الله عنهما روزه بودند از مهتر آدم علیه السلام پرسیدند که
روزه دارم یا نه حضرت آدم علیه السلام قیاس کردند که در حالت
حیض نماز منع شود و روزه نیز عبادت است منع خواهد شد جبرئیل
علیه السلام وحی آوردند که چون بی رغبتی روزه را بخورد آنرا قضا
داشتن واجب گردانیم و دلیل دیگر آنکه روزه هر سال یکبار میشود
در حالت حیض اگر ده روز روزه بخورد در دوازده ماه قضا داشتن
دشوار نباشد و اما در هر ماهی حیض ده روزه باشد پنجاه وقت نماز قضا
می شود در هر ماه پنجاه وقت نماز قضا کردن دشوار بود و زنان ضعیفانه
نمی توانند کردن **سئله ایام حیض کم شده این است**



آنکه اولی نظم اسم نام حق
باد بر روح او هزار دعا
خاک تابش بیدیده گشته
گفت آن شیخ پیشوای جهان

شیخ عالم مصنف مطلق
بسکه آسان بگرد مشکلاتها
چونکه بوده بدر و ما هم
فضل حال قال آدمیان

هر زنی را که قسم شود ایام
 صورتش این که عورتی بوده
 بعد از آن نقل کرد از سه روز
 تا که در ماه دوم آن عورت
 بعد در ماه سوم ای فاحش
 بعد ازین کشت مگر آن دم
 کشت آن عادت اول مفقود
 نیست معلوم ای نکو خاطر
 حکم کردید فقیه ذی الاکرام
 ترک سازد سه روز از مهرده
 هفت دیگر نماز روزه مدام
 بهر هر یک نماز غسل آرد
 غسل او همچو استحاضه بود
 کردم از جامع الصغیرش نقل
 نظسم کرد بنده فقیه الحال
 دانکه از هجرت رسول صیفت

غسل باید بکشد نماز مدام
 تا که سه روز حیض میدید
 از ده اول ای مرد دل سوز
 در ده دوشش همین عادت
 دید سه روز در ده آخر
 در جمیع مرای نکو همدم
 از چنین عورت که عادت بود
 اول و ثانی است یا حاضر
 اندرین حال بهر خاص و عام
 آنچه نین کس نماز و هم روزه
 نکند او تمام در سلام
 بعد از آن او نماز بگذارد
 که بهر یک وضوی تازه بود
 تا که سازد قبول بهر با عقل
 احقر نام او مسیّر جلال
 یک هزار و صد و شصت و پنج هفت

و در شرح هدایه مطورست که سبب ابتداء حیض آن بود که چون
 حضرت خوارزمی شد عنهاد در بهشت دانه کندم خورد و عذر زنان
 بروی پدید آمد و باقی ماند دختران او را تا روز قیامت اگر پرسند که
 در نماز جنبازه بچه طریقه تمیم باید ساحت جواب بگو که وقتی جنبازه
 بر زمین مانند تمیم درست باشد اما در زمین نهاده است درست
 نباشد الموضع من الاعناق الرجل علی الارض حتی لو تمیم قبل الواضع
 علی الارض لایحوز اگر پرسند که در تمیم استعیاب شرط است
 یا نه حسن ابن زیاد از امام عظیم رحمة الله علیه خواهد امام شریقیه
 ابواللیث وایت کرده اند که استعیاب شرط است اگر پرسند که
 محمد را بچه طریقه میثناسی جواب بگو که محمد بنده خداست فرزندان
 آدم علیه السلام از آنچه جبرئیل علیه السلام محمد علیه السلام آورده

بر حق است درست است

تمیم
م





آنکه جان بخشیدت خاک را
 داد از طوفان نجات و نوح را
 ساهست که داد قوم عاد را
 بخلیشت نار را کله از کرد
 کرد قوم لوط را ز یروز بر
 پشته کاشش کفایت ساختی
 ناقه را از سنگ خار پر کشید
 بر کف داود آهن موم کرد
 شد مطیع خاتمش دیو پری

حمد بچید آن خدای پاک را
 آنکه در آدم دید او روح را
 آنکه فرمان کرد قمش ما در
 آنکه لطف خویش اظهار کرد
 آن خداوندیکه مهن کام سحر
 سوی او خصمیکه تیر انداختی
 آنکه اعدا را بدر یاد کشید
 چون عنایت قادر تیموم کرد
 با سلیمان داد ملک سروری

از تن صابر بکرمان قوت داد
 آن یکی را زه بر سر می نهند
 اوست سلطان بهره خواهد آید
 هست سلطانی مسلم مرورا
 آن یکی را کج نعمت میدهد
 آن یکی را زرد و صدهمیان به
 آن یکی با تخت با صد سزونا
 آن یکی پوشید سنجاب و سمور
 آن یکی بر بستر کهنجواب و نخ
 طرقته یعنی جهان برهنند
 آنکه با مرغ هوا ماهی دهد کز
 بی پدر فرزندان پیدا او کند
 مرده صد ساله را حی میکند
 صانعی که زمین بهلاطین میکند
 از زمین خشک و یابند گیاه
 هیچکس در ملک و انبازنی

بهم زینس لقمه باخوت داد
 دیگری را تاج بر سر می نهند
 عالی را در رمی ویران کند
 نیست کس از بهره چون چرا
 و اندک را بیخ و محنت می دهد
 و اندک در حیرت نمان جان به
 دیگری کرده دهان از فاقه باز
 دیگری هفته برهنه در تنور
 دیگری بر خاک جاری بسته نخ
 کس نمیداند که آنجا دم زند
 بندگان را دولت شاه می دهد
 طفل را در همد کویا او کند
 ایند بجز حق دیگری کی میکند
 نجم را جسم شیاطین میکند
 آسمان را پستون دارد نگاه
 قول او را سخن نه آوازنی

در لغت سید المرسلین

آنکه عالم یافت از نورش صفا
 حشر آمد بود فخر الاولین
 انبیا و اولیا محتاج او
 مسجد او شد همه روی زمین
 بروی و برای پاک طاهرین
 از سر انگشت او شوق شد شمر
 و اندک شکرش برابر بود
 بهراو کشند در عالم ولی
 و اندک ریاب مدینه علم بود
 عم پاکش حمزه عباس بود
 بر رسول آل اصحابش تمام

بعد ازین گویم درود مصطفی
 سید الکوین جتم المرسلین
 آنکه آمد نه فلک مع سراج او
 شد وجودش رحمة للعالمین
 صد هزاران حجت جان آفرین
 آنکه شد یارش ابو بکر و عمر
 آن یکی او را رفیق غار بود
 صاحبش بودند عثمان علی
 آن یکی کان حیا و حلم بود
 آن رسول حق که خیر الناس بود
 هر دم از ما صد درود صد سلام

در فضیلت ائمه دین مجتهدین

رحمت حق بر روان جمله باد
 آن سراج امتان مصطفی

آن امامانیکه کردند اجتهاد
 بوحسینیه بود امام باصفا

شاد باد و روح شاکردان او
 در محبت فرومهن راضی شد
 یافت ز ایشان دین احمد زینب
 در همه چیز از همه برده سبق
 قصودین از علمشان آباد باد

با فضل حق قرین جان او
 صاحبش بو یوسف قاضی شد
 شافعی او پس مالک باز سر
 احمد نبیل که بود او مرد حق
 روحشان در صید حبت شاد باد

این مناجات بدگاه مجیب الدعوات

ماکنه کاریم تو آمرزگار
 جرم بی اندازه جسد کرده ایم
 آخر از کرده پشیمان گشته ایم
 آخر از کرده پشیمان بوده ایم
 غافل از امر و نواهی بوده ایم
 با حضور دل نکرده طاعتی
 آبروی خود ز عصیان ریخته
 زانکه خود را موده لاقظوا
 نا امید از رحمت شیطان بود

پادشاه جسم ما را در کنار
 تو نگو کاری ما بد کرده ایم
 سالها در بند عصیان گشته ایم
 و ایما در فسق عصیان بوده ایم
 روز شب اندر معاصی بوده ایم
 بی گناه ننگدشته بر ما سستی
 بر در آید بنده بگر بخت
 مغفرت و ارحم امیر از لطف تو
 بحر الطاف تو بی پایان بود

نفس شیطان در کیمیا راه من چشم دارم از کینه پاکم کنی بگر اندزان دم کز بدین جانم بری	رحمت باشد شفاعت خواه من پیش از آن کاندردی خاتم کنی از جهان با نور ایمانم بری
--	--

در بیان مجاهدت نفس اماره

عاقل آن باشد که او شاگرد بود هر که خشم خود فرو خود بچون آن بود ابلهترین مردمان و انکهی بنیاد آن تاریکی مای هر که او را نفس تو ستم شد گر چه در ویشی بود سخت امی سپر بهرادی نفس تا کردی اسیر در ریاضت نفس بد با گوشمال هر که خواهد تا سلامت اندو مردمان را سرسبز در خوابان آنکه بخاند ترا عذرش پذیر	و انکهی بر نفس خود قادر بود باشد او از رستگاران جهان کز پی نفس هوا باشد روان خواهد آمد زینش آفر خدای از خود مندان نیکو نام شد هم ز در ویشی نباشد خوب تر صبر بکین و قناعت پیش گیر مانی نند از در اندر حلال از جسمی خلق روگردانند او گشت پیدار آنکه از وقت از جهان با بیایی مغفرت بر روی مگیر
---	---

حق ندارد و دست دل آزار را
 از ستم هر کوه دلی با ریش کرد
 آنکه در بند دل آزاری بود
 ای پسر قصد دل آزاری مکن
 خاطر کس را مرنجان ای پسر
 نام مردم جز به نیکویی مبر
 قوت نیکی نداری بد مکن
 روزبان از غیبت مردم به بند
 هر که از غیبت نه باش تبه نیست

نیست این خصلت یکی دیندار
 آن جراحت بر وجود خویش کرد
 در عقوبت کار آزاری بود
 و ز خدای خویش پیزاری مکن
 ورنه حور دی زخم بر جان ای پسر
 که تمخواهی که کردی معتبر
 بر وجود خود ستم سجد مکن
 تانه پنی دست پای خود به بند
 آنچه آن کس از عقوبت بر تبه نیست

در بیان فوائد خاموشی

ای برادر که تو هستی حق طلب
 که خبر داری ز حق الاموت
 ای پسر نپند و نصیحت کوثر کن
 هر که را گفتار بسیارش بود
 عاقلان را پیشه خاموشی بود

خبر بفرمان خدا ملکشای لب
 بردهان خود بنه مهر سکوت
 که نجابت با بدت خاموش کن
 دل درون سینه پشانش بود
 پیشه جاهل و ستمروشی بود

<p> ابله است آنکو بگفتن با غیبت است قول خود را از برای دلی مگو مهر چه دارد جمله غارت میشود که چه گفتارش بود در عدن چهره دل اجراحت میکند و ز خلائق خویش را میاوسد روح او را قوتی پیدا شود </p>	<p> حاشی از کذب و غیبت و حب است ای برادر خبر شنای حق مگو هر که در بند عمارت میشود دل ز پر کفتن بمبیرد در بدن آنکه سعی اندر فصاحت میکند روزبان را در دهان مجوس دارد هر که او بر عیب خود بیسان شود </p>
---	---



در بیان عمل خالص



<p> پاک دارد چار چیز از چار چیز خوشیستن را بعد از ان مؤمن شما تا که ایمانت نیفتد در زبان شمع ایمان ترا باشد ضیا مرد ایمان دار باشی و اسلام ورنه دارد دار و ایمان ضعیف روح او را راه سوی افلاک نیست </p>	<p> هر که باشد اهل ایمان ای عزیز از حد اول تا اول پاک دارد پاک دارد از کذب از غیبت زبان پاک اگر دای عمل را از ریای چون نسک را پاک داری از عوام هر که دار و این صفت باشد شریف هر که باطن از عرش پاک نیست </p>
---	--

هست بی حاصل چو نقش بوریا
در جهان از بندگان خاص نیست
کار او پیوسته بار و توفیق بود

چون نباشد پاک از حال از ربا
هر که اندر عمل اخلاص نیست
هر که کارش از برای حق بود

در میان حسن خلق

هر که این دارد بود مرد حلیل
خلق را دادن جواب با صواب
اهل علم و حلم را دارد عزیز
زانکه از دشمنان حذر کردن نکوست
زوم و شیرین کوی نامردم کلام
دوستان از وی بگردانند روی
عاقبت بیدار و بیخ و ضرر
کز خرداری ز دشمن دور باش
از برای آنکه دشمن دور به
تا توانی روی دشمن را بین
بس حدیث این و آن اندیشه کن

چار چیز آمد بزرگی را دلیل
علم را اغراز کردن بچسب
هر که دارد دانش عقل و تمیز
دیگران باشد که جوید صلح دوست
ای برادر کرد رای متسام
هر که باشد تلخگوی و تندخوی
هر که از دشمن نباشد پر حذر
در میان دوستان مسرور باش
در جوار خود عدو را راه مده
با مغبان باشن ایتم نه نشین
ای سپر تپه پیراه تو شه کن



در بیان مملکات



تا توانی باش زینهار و پر خذر
 رغبت دنیا و الفت با زنان
 که چه بینی ظاهرش نقش و نگار
 لیک از زهرش بود جان لاجر
 باشد از وی دور هر که عقل است
 درد روزی شوی دیگر خوب است
 پشت بروی کرد و دادش سحر طلاق
 پس هلاک آن جسم ندان میکنند

چار چیز است ای برادر ماهر
 قربت سلطان الفت با بدن
 زهر دارد در درون دنیا چو مار
 مینماید خوب زیبا در نظر
 ز بر این مار نقش قاتل است
 زال دنیا چون هر دم آرزوست
 مقبل آن فردیکه شد زین جفت طاق
 لب پیش شوی خندان میکنی



در بیان اهل سعادت



هر که این چار شون بود باشد عزیز
 نیست بد صلی سزای تاج تخت
 آنچه بد صلی است باشد در عذاب
 نیست مؤمن که فرمطلق بود

شد دلیل نیکیختی چار چیز
 اصل پاک آمد دلیل نیکیخت
 نیک نختان را بود ای صواب
 هر که ایمن از عذاب حق بود

عسم چند روزی پیش نیت
 ترک لذات جهان باید گرفت
 در پی لذات نفسانی مباش
 نیت حاصل رنج دنیا بر نیت
 از نیت چون جان و آن خواهد شد
 مر ترازد و آن جان چاره نیت

غافل است آنکس که دور اندیش نیست
 دامن صاحب دلان باید گرفت
 دوستدار عالم فانی مباش
 عاقبت چون می بیاید مروت
 حالت آزار استخوان خواهد شد
 رهنرت جز نفسک آوار نیست

در بیان سبب عافیت

عافیت را اگر نخواهی ای عزیز
 بکیمی نعمت اندر جان و آن
 چونکه با نعمت امانی باشدش
 بادل فراع جو باشی تند رست
 بر میاورد تا توانی کام نفس
 زیر پا آور هوای نفس را
 نفس شیطان میرند از ترا
 نفس با هر که سیرش میکنند

میتوانش یافتن از چا چسبند
 بند رستی مفرغت بعد از آن
 عافیت را زوشانی بایدت
 دیگر از دنیا نباشد هیچ حبت
 تا نیفتی ای پسر در دم نفس
 کم بدوده مهرهای نفس را
 تا بیند از نند اندر چه ترا
 در کنه کردن دلیرش میکنند

در گزیده کردن دلیرش میکند
 تا نیفتی در دبال مودر بزهر کز
 با چو حیوان بهر خود آخور مساز
 پر مخور آسره بهام نیستی
 بهر کور خود چسب زنی بر سر و
 خفتگان را بهره از انعام نیست
 که خبر داری از خود پاکت حیر
 دامن از وی که تو بر چینی دست
 چون نه جاوید در وی بودی

نفس بد با هر که سیرش میکند
 خلق خود را دور دار از بهر مره
 ز ناب مان طالب شکم را پر مساز
 روزم خور که چه صایم نیستی
 ای که در خوابی هم شب تاب روز
 خواب خور خبر پیشه انعام نیست
 ای پس سیا خواهی بخت حیر
 دل درین دنیا می و ن ستمن خطا
 از چه دل بندی بد نیایی دنی



در بیان خود آری



تا که کرد با طننت بد منیر
 در هوای طلسم و دیبا مباحش
 زنده کی میسبایدت در زند
 نشر از نامرادی نوش کن
 رو بدر کن جامهای فاخرت

ظا هر خود را میارای فقیر
 طالب بهر صورت زیبا مباحش
 از هوای بگذر خدا را بنده شو
 حرقه پشمینه را بردوش کن
 که همچو خواهی نصیب از حشرت

زیر پهلو جامه خوابت کو مبشر
در صفت های خدام صوفی باش
زانکه حشمتش عاقبت بالین بود
هرگز شش اندیش نابود نیست

در برت کو کسوت نیکو مبشر
تا بچو صوفی در لباس صوفی باش
مرد ره را بوریا قایلین بود و کم
مرد را بود و تیا سود نیست

در بیان توابع صحبت درویشان

باش درویش بدویشان نشین
تا توانی غیبت ایشان مکن
و بمن ایشان سزای لعنت است
در پی کام و بهوای خلق نیست
ره کجا یابد بدرگاه خدای
در دل او غیر درد داغ نیست
عاقبت زیر زمین کردی نهان
جای جون بهرام در کورت بود
بامتناع این جهان خوشدل باش
گاه نمت شاگر حیار باش

کز عقل است بادش قرین
هم نشینی چند رویشان مکن
حرب رویشان کلید جنب است
پوشش درویش غیر از دل نیست
مرد تانهد بفرق نفس با پی
مرد ره در بند قصر و باغ نیست
کر عمارت را برای بر آسمان
گر چه رستم شوکت نورت بود
ای سپر از آفرت غافل باش
در بلیات جهان صبار باش



در بیان لایل شقاوت

جاهلی و کاهلی سختی بود
 بخت بد را اینهمه آثار شد
 بیشک از اهل سعادت میشود
 کی تواند کرد بانفسک جهاد
 در قیامت نبودش ز آتش گذر
 بس بدر گاه خدای آررد کم
 مرد ره در خط نگو نامی کشد
 بس مرودنباله نفس ملبسید
 بر خلافش زندگانی میکند
 جای شادی نیست دنیا هوشد

چارچسپ ز آثار بد بختی بود
 بیکسی و ناکسی مهر چار شد
 آنکه در بند عبادت میشود
 بر هوای خود قدم هر کونهاد
 هر که سازد در جهان باخواب
 رو بگردان از مراد آرزو پاک
 کامرانی سر بنا کامی کشد
 امر و نهی حق چو داری ای ولید
 هر که ترک کامرانی میکند
 امر و نهی حق ز قرآن گوش دار



در بیان ایاضت



ای اسپر بر خود در راحت بنبد
 باز شد بروی در دار السلام

که بهی خواهی که کردی سر بلند
 هر که بسبت او در راحت تمام

غیر حق را هر که خواهد ای پسر
 ای برادر ترک عنبر و چاه کن
 عز و جاهت سر پرستی میکنند
 خوار باشد هر که باشد جاه جوی
 نفس در ترک هواسکین بود
 چون دلت از یاد حق ایمن بود
 هر که او را تکیه باصانع بود
 اکتفا بر روزی هر روز کن

کیست در عالم از تو که راه تر
 حویش را سالیست در گاه کن
 مرز اتن پرستی میکشد
 ای قرب آن در گاه جوی
 گوشمال نفس نادان این بود
 نفس که ماره کی ساکن بود
 در جهان بالقدر قانع بود
 که نداری از خدا ریوزه کن

در بیان مجاهدت

نفس نتوان گشت الا با سه چیز
 خنجر خاموشی شمشیر جوع
 هر که انبود مرتب این صلاح
 چونکه دل بی یاد الهت بود
 اهل دنیا را چو زسیم آیدش
 هر که او در بند سیم و زر بود

چون بگویم یاد گیرش ای عزیز
 نیزه تنهایی ترک به جوع
 نفس او هرگز نیاید در صلاح
 دیو ملعون یا رتبه اهدت بود
 لقمهای چرب شیرین بایش
 در عقوبت عاقبت مصطر بود

از خدا تشریف بسیارش بود
 عاقبت پر بهنیر کار از او دهند
 غل اندر خواهد خست هر کس درنت
 بهره کی از عالم عقبی بود پرت
 وز حلائیق دور همچون غولانیش

آنکه بهر است کارش بود
 مال دنیا خاکسار از او دهند
 هشت شیطان ای بر آورد
 مدبری کور و بدین آورد
 ای پسر بایاد حق مشغول باش



در بیان فقر



مخت امر و زان در امن
 عنم آخر که آب نان دهد
 که تو مردی فاقه را مردانه کش
 حق دهد مانند مرغان و زیت
 کرد بد تو تش لب نان فقیر
 تا نکردی جفت با اهل نفاق
 نفرش از جامهای دلوق نیست
 خاص شمارش که او عامی بود
 کی هوای مرگش زینت بود

فقر کس پیش کس پیدا کن
 مژ ترا آنکس که فردا جان دهد
 تا کی چون مور باشی دانه کش
 بر تو کل که بود فیروزیت
 از خدا شاگرد بودم رفیق
 هم مشو پیش تو آنکه همچو طاق
 مرده را نام ننگ از خلق نیست
 هر که رذوق نگو نامی بود پرت
 که تر ادل فارغ از زینت بود

روی دل چون از هوای بر تافتی

بعد از آن میسر آنکه حق بیافتی

در بیان حقیقت نفس و در یافتن

چون شتر مرغی شناس این نفس را
 گریه پر گویدش گوید شتر مرغ
 چون گیاه سبزه نگرش دلکش است
 گریه طاعت خویش سستی کند
 نفس آن که در زندان کنی
 کام نفس خود را آوردن خطاست
 چون شتر در راه درای بارش
 مار ایزد را بجان باید کشید
 هر که گردن میکشد زمین بارها
 چون شتر مرغ آنکه از بارش بر تخت
 هر که بارش را تحمل میکنند
 کرده مارا مانند را قبول
 روز اول خود فضولی کرده

نی کشد بار و نه پرد در هوا
 در نهی بارش بگوید طایرم
 یک طعش تلخ و بوش ناخوش است
 لیک اندر معصیت جستی کند
 هر چه بر ماید خلاف آن کنی
 زانکه دشمن را سپردن خطاست
 بار طاعت بر در جبار کش
 ورنه همچون سنگ بان باید کشید
 باشد از نفرین این اسب بارها
 از گلستان جیانش پر بخت
 در جهان جانش تجمل میکنند
 از کشیدن بس نباید شد طول
 وان فضولی از جهو کی کرده

چون بلی گفتن بین تنبل مباحس
 حاصل کمر اسی و حذلان بود
 وز همه کار جهان آزاد باش
 رهبری بر نامنمانی بر زمین بود
 کوششی کن بس نمان از دیگران
 هر دوش از دید چون ماران بود
 ورنه در ره سخت پنی کار خویش
 کز پی آن کشته حوار زبون بود

جنبشی کن ای پسر فلک باش
 هر که اندر طاعتش کسلان بود
 وقت طلوعت نیز و چون باد باسی
 راه پر خوف است زردان زمین
 منزلت دور است بارت بس کران
 هر که در راه از کران باران بود
 لاشه داری سبک کن با خویش
 چیست بارت جفیه دنیای دون

در بیان ترک خود آری و خود ستیالی

تا توانی دل بیت آرای سپر
 از همه بر سر نیایی چون کلاه
 قصد جان کرد آنکه او را رستن
 در تکلف مرد را نبود اساس
 در جهان فرزند آسایش بود
 بهره ارعیش و شادی نبودش

هر چه آری بد ستاری سپر
 تا نیک سترک عز و مال چاه
 نیست مردی خویش را رستن
 نیست مرتن بهتر از تقوی لباس
 هر که او در بند آرایش بود
 عاقبت جز امرادی نبودش

خود ستانی پشه شیطان بود
 گفت شیطان من آدم بهترم
 از تو وضع خاک مردم میشود
 رانده شد ابلیس از استبکری
 شد عزیز آدم چو استغفار کرد
 دانه پست افتد ز بردش کند

هر که خود را کم زند مردان بود
 تا قیامت کشت ملعون لاجرم
 نوزار از سر کشی کم میشود
 کشت آدم مقبل از مستغفری
 خوار شد شیطان چو استبکار کرد
 خوشه چون سر بر کشد پیش کند

در بیان آثار ابلهان

چار چیز آمد نشان ابلهی و ک
 غیب خود ابله بیند در جهان
 خشم نجل اندر دل کاشتن
 هر که خلق از خلق او خوش نبود
 هر که او را پشه بد خوئی بود
 خوی در تن بلای جان بود
 نجل شاخی از درخت دوزخ است
 روی جنت را کجا بنجیل

باتو گویم تا بیایی آگهی
 باشد اندر جنت عیب کسان
 آنکه امید سخاوت داشتند
 هیچ قدر شر بر در مسعودیت
 کار او پیوسته تیک وئی بود
 مردم بدخوزه از انسان بود
 وان بسیلک از سکان مسلک
 پشه افتاده زیر پای سپل

باش از نخل نخیلان بر کران | آتابشی از شمار بلهان

در بیان عاقبت

<p>از بلاتار ستر کردی اغیریز رو تو نفس از دست دنیا بازدا که کج بر ص آن ز کردی مستلا آنکه نبود هیچ نقدش در میان نفس دنیا را با کن ای پسر ای بساکس که برای نفس زار از برای نفس مرغ مامراد تادلت آرام یابد ای پسر از عذاب قهر حق امین مباش در بلایاری میخواه از هیچکس هر که را رنجانده غدرش بخواه</p>	<p>باز باید داشتن دست از دست تا بلا ما را نباشد با تو کار کز با تو رو آرد ز هر سو صد بلا کز هر کجا باشد بود اندر امان تارهی از هر بلا و هر خطر در بلا افتاد گشت اندر نزار آمد در دم صیاد او فتاد بود نابود جهان کیان شمر در پی آزار هر مؤمن مباش زانکه نبود جز خدا فریادرس تا نباشد خصم تو در عرصه گاه</p>
--	--



گر غنا خواهی کسی از ذوالمنن
در قناعت میتوانش یافتن



در بیان عقل و عاقلان



هر که عقل است و دانش ای عزیز
 کار خود باناسزا نکند رها
 عقل داری میل بدکاری مکن
 هر که از حلم دل روشن بود
 ماشوی پیش از همه در روز کار
 تا تو باشی در زمانه داد و گرفتار
 هر که بر بند خود آمد استوار
 هر که از گفتار خود باشد ملول
 هر چه باشد در شریعت باسند
 ناصواب کار بینی سر بر

دور باید بودش از چار خیر
 مردمی نکند بجای ناسزا
 زین چون بگذشتی سبکباری مکن
 در زمانه با صلاح تن بود
 دست بر نان نمک بکشاده و
 زیر دستان را نکودار ای پسر
 پند او را دیگران بندند کار
 قول او را دیگران نکند قبول
 دور باش از وی جو هستی هوسمند
 بر مراد خود مکن کار ای پسر

در بیان رستگاری



هست بیشک رسته کار در خیر
 زان کی ترستی از ذوالجلال

با تو کویم یادگیرش ای عزیز
 دوم آمد بستن قوت حلال

رستگاری آنکه این خصلت است
 دوست دارندت همه خلق جهان
 اگر کنی پیشک و در دینت دوست
 بیگمان از وی خدا پندار شد
 تا چه خواهی کردن این مردار را
 ای پسر با مردگان صحبت مدار
 بعد از آن در کور حشر برده گیر

سوین رفتن بود پاره راست
 که تو اضع پیشه گیری ای جوان
 سر کن در پیش دنیا دار است
 هر که او از حرص دنیا دار شد
 بهر زیستان دنیا دار را گو
 مردگانند غم‌سپای روزگار
 مال ز بر بید بدست آورده گیر

در میان فضیلت ذکر

که خبر داری ز عدل و ادحق
 در تعافل مگذران ایام را
 مرهم آید این دل مجروح را
 کی هوای کله ایوانت بود
 اندر آندم همم شیطان شود
 تا بیایی در دو عالم آبروی
 ذکر با اخلاص کی باشد دست

باش ای پسر یا ادحق
 زنده دار از ذکر صبح شام را
 یا ادحق آمد غذا این روح را
 یا ادحق که موس جانست بود
 که زمانی غافل از جمن سوی
 مؤمنان ذکر خدا بسیار گوی
 ذکر را اخلاص میباید نخست

ذکر بر سه وجه باشد بخلاف
 عام را بنود بحسن ذکر زبان
 ذکر خاص الخصاص ذکر سه بود
 ذکر بی تعظیم گفتن بدعتست
 هست مرغصور اعضود ذکر بود
 ذکر چشم از خوف بگریستن
 یاری هر عاجز آمد ذکر دست
 استماع قول رحمن ذکر گوش
 اشتیاق حق بود ذکر دلت
 آنکه در جهلست و ایم در گناه
 خواندن قرآن بود ذکر لسان
 شکر نعمتهای حق میکنم تمام
 حمد خالق بر زبان را ای پسر
 لب مجتنبان بفریند کرد کا

مانند فی این را از کراف
 ذکر خاصان باشد ز دل سبک
 هر که خاص نیست او ذکر بود
 و اندران یک شرط دیگر محنت
 هفت اعضا هست ذکر ای پسر
 باز در آیات او نگر بستن
 ذکر با خویشان زیارت کردنت
 تا توانی روز شنب ذکر گوش
 گوشش تا این ذکر کرد وصلت
 کی حلاوت یابد از ذکر آله
 هر که این نیست هست از مفلس
 تا کند حق بر تو نعمتهای تمام
 عشر تا بر ما بوندی سسر
 زانکه پاکان را همین بودت کا

در بیان عمل چهار چیز

باتو کو نیم یاد گیرش ای غریز
 هم ز عقل خویش باشی باخبر
 حرمت مردم بجای آور دست

بر همه کس نیک بایه چهار چیز
 اول آن باشد که باشی داور
 باشیک سب با تقرب کردن است

در بیان خصلت نهم

هست از جمله خلائق نیک شت
 زان که شستی عجب خوبی بود
 خصلت چهارم نجلی کردن است
 از برای آنکه زشت است این حال
 پیش از آنکه خاک کردی خاک شو
 آخر از مردان یکی اندیشه کن
 تا توانی روی اعدا را مبین بپا

چار چیز دیگر ای نیکو سرشت
 زان چهار اول حسد گزینی بود
 چشم را دیگر فرو نماند دست
 ای سپر کم کرد که در این خصال
 غل غشس بگذارد چون ز پاک شو
 حرص بگذارد و قناعت پیشه کن
 با محبان باش مایم منشین

در بیان سعادت و نصیحت

شرح این هر چار شبه و ای حلیل
 صبر دار و از جفا می ناسز ان

بر سعادت چار چیز آمد دلیل
 هر که از سعادت باشد نشان

در جهان باشد دشمن سازگ
 و آنکه از اهل سعادت گشته
 یار باشد دولت شبگیر تو
 بخت و دولت و فراری میکند
 که توانی گشت او را با سکر
 که میخواهی که یابی عیش خوش

هر که رنجت و سعادت گشت با
 که تو خود نار بهور گشته
 که برباد و ستان تدبیر تو
 از سر خود مهر که کاری میکند
 دشمن خود را نباید ز دست
 تا توانی جور نا اهلان مکش



در بیان علامت مدبران



یا و کیش که تو روشن خاطر
 بس بجای دل آن سیم و رت
 در حقیقت مدبر است آن بلفصل
 هست از آن مدبر جهان نغز
 آنچه آن کس بود از مقبلان
 میکند سراف میسازد تلف
 از جهالت بکله پیوندا
 دیو ملعونش سبک کرده کند

چار چیز آمد نشان مدبری
 مدبری باشد با بله مشورت
 مهر که پند و ستان بکنند قبول
 مهر که از دنیا نگیرد خبرتی
 آنکه مال و زردهد با جاهلان
 ز چو جاهل راهی آید کجف
 نشود از دوست مدبر پند را
 مشورت مهر کس با ابله کند

تانباشی از ششماره بران
نزد او ادبار مگر اهی بود چو کز

عبرت از زمانه ای جوان چو کز
هرگز از عقل آگاهی بود چو

در بیان آنکه چهار خیر حقیر نباید

مینماید خسترد لیکن در نظر
باز بیماری کز و دل ناخوش است
اینهمه تا خسترد ننماید ترا
بر نبندی خست زانجا ز نهیاد
با چنین کس سپند خود ضایع مکن
جهد کردن به او سچی اصل است
کی تواند باز کرد اند قضا
کار خود را سر بسویران کند
روز او چون تیره شب کرد و تباه

چهار خیر آمد بزرگ و معتبر
زان یکی حصم است دیگر آتش است
چارمین دانش که آراید ترا چو
چون ترا آمد مقامی کار ساز
در نصیحت آنکه نپذیرد سخن
خوی بد را نیک کردن مشکلت
بنده را کرنیت در کار رضا
هر که او ستیزه با سلطان کند
هر که او باغی شود از پادشاه

در بیان آنکه چهار خیر از چهار خیر کمال یابد

چار چیز از چهار دیگرش تمام
 دانش مرد از خود گیرد کمال
 و نیت از پرهنیز کامل میشود
 هست دانش کمالات از خود
 سکر ناکردن زوال نعمت است
 علم را بی عقل نتوان کار بست
 بی خود دانش وبال است ای سپهر
 هر که علمی دارد و نبود بران بود

چون سینه یاد میدار ای غلام
 از عمل و نیت همی یابد کمال
 نعمت از سکر شامل میشود
 با عمل اهل دین کس نشمرد
 بهره شاکر کمال نعمت است
 پیش بی عقلان نمی باید نشست
 علم مرغ و عقل بالست ای سپهر
 از طریق عقل باشد بر کران

در میان چیزیکه خواری دارد

چار چیز است برده از چار چیز
 هر که زو صا در شود زین چارگا
 چون سوال آورد کرد و خواری مرد

نشود این نکته جز اهل تمیز
 بیند او چار در که بی خست بسیار
 مانند تنها هر که استخفاف کرد

هر که در پایان کاری ننگرد
 عاقبت روزی سپمان منجورد



هر که نماند است سیاه کار با بجز	بردش حشر نشینند بارها
هر که نست از خوی بد ناسازگار	دوستان بیشک کنند از وی فدا

در بیان آنچه آدمی رشکست آرد

آدمی چار چیز آرد شکست	باتو کویم گوش دارای حق است
دشمن بسیار و هم بشمار	جرم بی حد و عیال پر قطار
دای مسکینی که غرق دم شد	هر دمش از غصه خون آشفتم شد
هر را بسیار باشد دشمنش	خیره کرد در هر دو چشمش
هر که اطفال بسیارش بود	دل و ن سینه بیمارش بود

در بیان عطای حق

چار چیز است از عطای کریم	باتو کویم باید کیش ای سلیم
فرض حق اول بجان آورد	والدین از خویش راضی گردون

حکم شیطان چیست با ذکر جهنم
چار من بینکے نخلق با مراد

در بیان آنکه عمر از یاد بکند

این بوضاحت بنویس ای جان عزیز
 و آنکه دیدن جمال ماه و شش
 میفرزاید عسر و هم را از ان
 در بقا افزونش حاصل بود

می فرزند این عمر در از چار چیز
 اول آوردن بکوشش از خوش
 سوم آمد ایمنی بر مال و جان
 آنکه کارش بر مراد دل بود

در بیان آنکه عمر را بجاهد

یاد داری شش چون شنید این عزیز
 بس غریبی و آنکه ریخ دراز
 عسر او بیشک بجا هدای سپهر
 عسر را اینها همی دارد زین
 کار او هر لحظه دیگر سان بود

عمر مردم را بجا هد هیچ چیز
 شد یکی زان تیج در سهری نیا
 هر که او بر مرده اندازد نظر
 پنجسم آمد ترس و هم از دشمنان
 هر که او از دشمنان ترسان بود

از خدا ترس و مترس از دشمنان

کز نهمه دارد خدایت در امان

در میان آنکه آبرو نرزد



دور باش از پنج خصلت ای سپهر
 اول آنم کوی با مردم دروغ
 هر که استیزه کند با دیگران
 پیش مردم هر که را نبود ادب
 از بسکساران مباحث ای نجوی
 ای پسر با بهتران کمتر تیز
 که بعالم آبرو میسبایدت
 هر که آهنگ بسکساری کند
 هر حدیث راست با مردم مگوی
 از خلاف و زحیانت دور باش
 که همچو هوا یک که گویندت مگو

تا نرزد آبرویت در نظر
 ز آنکه کردی از دور و غت بفرغ
 آبروی خود بر نرزد بی کمان
 که بر نرزد آبرویت بنوعجب
 که بسکساری بر نرزد آبروی
 و ز حماقت آبروی خود مرنیز
 و ایما حلق نکومی بایدت
 ز آبروی خویش پزیری کند
 تا نکرده آبرویت آب جوی
 نابود و پیوسته روی نور باش
 ای برادرزاده چکس را بد مگو



تا نباشی در جهان اندوه مبین
 از خد در روزگار کس بین



در بیان آنکه خواری آورد

شت حاصلت آورد حار برود
 دل آن باشد مانند کس
 بر که او مهان کس ناخوانده شد
 دیگران باشد که نادانی رود
 کار کردن بر حدیث این نمود
 هر که نشیند زبردست صد
 نیست جمعی را چو بر قول تو کوش
 حاجت خود را مگو باد شمنان
 از فرومایه مراد خود مجوی
 بر زن و کودکی مکن بازی هلا

با تو گویم که همخواهی بگویی
 مرد ناخوانده شوی مهان کس
 نزد مردم خوار زار و رانده شد
 که خدای حالت مردم شود پو
 که سر جهلند و ایم در نبرد
 که رسد خواری بر پیش نیست دور
 صد سخن که باشدت یکپس نشوش
 زین تیر خواری نباشد در جهان
 تا نیاید مر ترا خواری بروی
 تا نگردی خوار زار و مستلا

در زندگانی خوش

در جهان شش چیز میاید بکار

اولا یار و طعام خوشکوار

باز مجذوبی که باشد مهربان
 بزد و نیازانکه در وی نفع پوست
 عقل کامل دان تو دلشاد باش
 باز گشت جمله چون آفرین پوست
 زانکه نبود هیچ لحمی با عفت بود
 نیست در دست خلائی خیر و شر
 یاری از حق خواه از غیرش نخواه
 بیکمان ترسند از وی هر کسی
 کرد و شیطاں لعن بازیر دست

خوش بود یار موافق در جهان
 هر سخن کان است کوی و دور است
 آنچه از زان هست عالم در بهاش
 دشمن حق را نباید دست دوست
 عیب کس با او نمیباید نمود
 از خدا خواه آنچه خواهی ای پسر
 بندگان را نیست جز ناصر آله
 آنکه از قهر خدا ترسد بسی
 از بدی گفتن زبان را هر که است

در فرو خودن چشم

باشم دایم پر چند از چشم و قهر
 که رنجوی مردمان سازی دست
 یاد دار از ناصح خود این سخن
 هر چه میآید بدان میسر رضا

لذت عمرت اگر باید بهر
 چون نکرد و خلق باخوی کور است
 ای برادر تکیه بر دولت مکن
 سود نکنند که گریزی از قضا

کوشش دل جانب این پند را
جمله مقصودش حاصل بود

زانچه حاصل نیت دل هر سندهار
هر که او بادوستان یکدل بود



در بیان جهان فانی



آنکه او را باک نبود از خطر
جو در دارد نیستش با مهر کار
روزی شادی پیشش نهیما
روز محنت با شدت فریادیس
اندران دولت پسران دینا
چون رسد شادی همان بهم بود

در جهان دانی که باشد معتبر
کم کند با کس و فاین روزگار
آنکه با تو روز غم بودت یا
روز نعمت که تو پردازی کن
چون بیایی دولتی از مستعان
متر از هر کس که با غم بود



در بیان معرفت الله



تا بیایی از حدای خود خبر

معرفت حاصل کن ای جان پیر

هر که عارف شد خدای خویش را
در فنا بیند بقای خویش را



هر که او عارف نباشد زنده نیست
 هر که او را معرفت حاصل نشد
 نفس خود را چون تو بشناسی لا
 عارف آن باشد که باشد حق شناس
 هست عارف آبدل مهر و وفا
 هر که او را مغفرت بخشد خدای
 نزد عارف نیست دنیا را خطر کو
 معرفت فانی شدن در وی بود
 عارف از دنیا و عجبی فارغست
 همت عارف لغای حق بود

قرب حق را لایق زیند نیست
 هیچ با مقصود خود وصل نشد
 حق را تعالی را بدانی با عطا
 هر که عارف نیست کرد با سحر
 کار عارف جمله باشد با صفا
 غیر حق را در دل او نیست جای
 بلکه بر خود نیستش هر که نظر
 هر که عارف نیست فانی کی بود
 ز آنچه باشد غیر مولی فارغست
 ز آنکه در حق فانی مطلق بود

در بیان مذمت دنیا

با چه ماند این جهان که بچم خواب
 چون شوی بیدار از خواب ای عزیز
 همچنین چون زنده افتاد مرد
 هر که را بوده است کردار نکو
 این جهان را چون زندان خوب بود

آنکه بیند آدمی چیزی بخواب
 حاصلی نبود ز خوابت هیچ چیز
 هیچ چیزی از جهان با خود نبرد
 دیرره عجبی بود همسراه او
 خویش را آریا نذر چشم شوی

مگر و شیوه منیاید بشمار
 بیکیان سازد هلاکش آن زمان
 که چنین مکاره باشی پر حذر

مرد رومی پرورداندر کنار
 چون بیاید خفته شورانا که مان
 بر تو بایدای عزیز پرهنر



در بیان ورع



که همینخواهی که کردی معتبر
 لیکت میکرد در حال از طمع
 دور باید بودش از غیر حق
 هر که باشد بی ورع رسوا شود
 جنبش و ارش از بهر خداست
 در محبت کاوشش دان بی ورع

در ورع ثابت قدم باش ای پسر
 خانه دین کرد آباد از ورع
 هر که از علم و ورع کیرد سبق
 ترس کاری از ورع پیدا شود
 با ورع هر کس که خود را کرد دست
 آنکه از حق دوستی دارد طمع



در بیان تقوی



از لباس و از شراب از طعام
 نزد صحاب رسع باشد وبال
 حسن اخلاص تراناید خلل

چیت تقواتر که شبهات حرم
 هر چه افزون است اگر باشد حلال
 چون ورع شد یارب علم عمل

توبه کن در حال عذر آن بخواه
توبه نسپندار و مسج سوزم
برسیدزندگی کان پیوست

ناکمان ای بنده گر کردی گناه
چون گناه نقد آمد در وجود
در انابت کاهلی کردن خطاست



در بیان فواید خدمت



تا شود اسب مرادت فرزین
خدمت او کند بند گردان کند
باشد از آفات دنیا و امان
ایزدش باد دولت حرمت کند
روز محشر بی حساب بی عقاب
جای ایشان در جهان باشد رفیع
بتر از صد عابد مفلس بود
اگر فرد صائمان و قائمان
از درخت مغفرت یابد ثمر
هم ثواب غایبانش میدهند

تا توانی ای پسر خدمت کن
بنده چون خدمت مردان کند
بهر خدمت هر که بر بند در میان
هر که پیش صالحان خدمت کند
خادمان راهت در حبت آب
خادمان باشند بخوان باشنفع
گرچه خادم عامی و مفلس بود
میدهد بهر خادمی رستگان
بهر خدمت هر که بر بندد مگر
هر که خادم شد جنبانش میدهند

در بیان صدقه

تا امان باشی ز هست کردگار
 صدقه ده هر باد و هر بیکاه
 هر که راجحرات عادت میشود
 آنکه نیکی میکند در حق الناس
 آنکه از وی هست مردم راضی
 دین ندارد و هر که نبود ترس کا
 باو رع باش ای پسر که مؤمنی
 هر که انبوه و رع ایماش نیست
 توبه نبود هر که اتو نیستی نیست

صدقه میدهد در زمان تو آشکار
 تا بلا با از تو گرداند آله
 بیکمان عمرش زیادت میشود
 بهترین مردمان او را شناس
 در میان خلق نبود زو و سب
 نیست عقل آنرا که باشد تا بکار
 کافر می از هر حق که فاعله
 هر که انبوه و جیا ایش نیست
 حق ز بیند هر که تحقیق نیست

در بیان تعظیم مهمان

ای برادر مهمان را نیک دار
 مهمان روزی خود می آورد
 هر که اجبار دارد نماندش
 ای برادر دار مهمان را عزیز
 مؤمنی که او داشت مهمان را نکو



هست مهمان از عطای کردگار
 بس گناه منیر بان را میرود
 باز دار در مهمان از مسکنش
 تا بیایی عزت از رحمن تو نیز
 حق کشاید باب حمت را درو

هر که باشد طبع از مهمان طول
 بنده که خدمت مهمان کند
 هر که مهمان را بروی تازه دید
 میهمان را ای سپهر عزیز کن
 از تکلف دور باش ای میزبان
 هست مهمان از عطاهای کریم
 معرفت داری که بزرگ مسند
 خیر بخوان کسی مهمان شو
 هر که مهمان را کرامی میکند
 هر که مهمانت شود از خاص و عام
 ز آنچه داری اندک پیش می سپهر
 نان بده بر جانان بهر خدای
 با تن عورتان که بخشد جامه و کور
 هر که توبی با تن عوری دهد
 که براری حاجت محتاج را
 هر که باشد بدولت نخب بسیار

از وی آزرده خدا و هم رسول
 خویش شاید رحمت کند
 از خدا الطاف بی اندازه دید
 که بود کافر بر دور باز کن
 تا که انانی نبودت از میهمان
 هر که ز و نهان شود با شد شمیم
 چون رسد مهمان برویش در بند
 چون رسد مهمان از و نهان شو
 کوششی در نیکنامی میکند
 پیش او میباید آوردن طعام
 برد باید پیش برویش ای سپهر
 آد هفت در هشت عدل جا
 حق دهد او را ز رحمت نامه
 در دو عالم آیدش نور می دهد
 بر سر از آقبال مایی تاج را
 خیر و زود در نهان آشکارا

ای پسر هرگز مخور نان نجیل
 نان مسک جمله بخت و غنا
 تا نخواندت بخوان کس مرو
 چشم نیکی از جیس روی مد
 اگر کنی خیری تو آن از خود مبین

کم نشین در عمر بخوان نجیل
 میشود نان سخی نور و صفا
 در پی مردار چون گرس مرو
 سقف و پراتو بر استون مدار
 هر چه بینی نیک بین بد مبین

 در بیان علامت احمق 

سه علامت دانکه در احمق بود
 گفتن بسیار عادت باشدش
 ای چون جاهل احمق مباحش
 هر که او را یاد حق غافل بود
 هیچ از فرمان حق غافل مباحش
 باطل را ای پسر کردن منه
 در قضای آسمانی دم مزن
 دست خود را سوی نامحرم میاز
 تا توانی راز با هم مگو

اولا غافل زیاد حق بود
 کاهلی اندر عبادت باشدش
 مگم از یاد خدا غافل مباحش
 از حماقت در ره طبل بود
 تا نمانی روز محشر در عذاب
 نقد مردان را بهر کردن منه
 هر کسی را بیش من و کم مزن
 جانب مال تیمان هم میاز
 که تو باشی نیز با خود هم مگوی

ناسوی آزاد مقبول العیزیز | بی طمع میباش کرداری نیز



در بیان علامات فاسق



باشد اول زردش حب فساد
دور دارد خویش را از راه است

ست فاسق احوالت در نهان
خصلتش آزدن خلق خداست

در بیان علامات شقی

میخورد دایم حرام از احمق
هم ز اهل علم باشد در گریز
تا نوزد مر تر از نار سموم
پیش مرد عیبس هرگز مکوی
وز عذاب کور نیز اندیشه کن

هست ظاهر علامت در شقی
بی طهارت باشد در بیگاه خیز
ای پسر مگر نیز از اهل علوم
تا توانی هیچکس را بد مکوی
با طهارت باش باکی پیشه کن



در بیان علامات بخیل

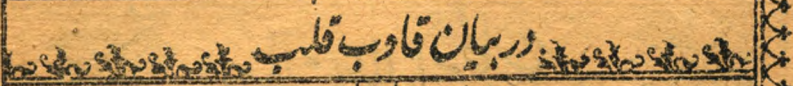


باتو گویم یادگیرش ای خلیل
وز بلاای جوع هم لزان بود
بگذرد آنجا و گوید مر حب

سه علامات ظاهر آمد در بخیل
اولا ارسالان ترسان بود
چون رسد در ره خویش آشنا



نیست از مالش کسی افانده | کم رسد بکس ز خوش مائده



در بیان قلوب قلب

سخت دل اسر علامت باقیم
باضیعفان باشدش جور و تم
موعظت مهر چند کوی پیشتر
اهل نیار بمعنی مرده دان

چون بیدیم رواز و بر تافتم
هم قناعت نبودش پیش و کم
در دل سختش نباشد کارگر
تا نباشد نهشین با مردگان



در بیان حاجت خواستن



حاجت خود را مجوز زشت روی
مؤمنی را با تو گرفت ادکار
حاجت خود را جز از سلطان مخوا
از وفات دشمنان شادی مکن

آنکه دارد روی خوب از وی بچو
تا توانی حاجت او را بر اثر ک
چون توانی یافت از دربان مخوا
از کسی پیش از کس آزادی مکن



در بیان قناعت



با قناعت سازد ایم امی سپر
هر سحر بر خیزد و استغفار کن

گر چه هیچ از فقر نبود تلخ تر
فرصتی اکنون که داری کار کن



همیشه خوشش را غیبت مکن
 چونکه تو هر روز در عالم جدید
 هرگز اثری نباشد از خدا
 تا توانی حاجت مسکین برار
 هست مالت جمله در کف عاریت
 عاریت را بار میباید سپرد
 حاصل از دنیا چه باشد ای امین
 هر چه دادی در ره حق آن تست
 هر چه بانند ز حق راضی بود
 هست دنیا بر مثال قنطاریه
 هر که سازد بر سر بل خانه
 از خدا نبود درواختن عینا
 فقر و درویشی شفای مؤمن است
 مال و اولادت بمعنی دشمنند
 انما اولادکم را یادگیر
 مرد ره را بود دنیا سود نیست

غیر شیطان بر کسی لعنت مکن
 از کناهان تو میباید که نریز
 حق تیرساند زهر جنیزی و را
 تا بر اردو حاجت را کرد کار
 که بماند از تو باشد زاریت
 هیچکس دیدیکه ز را بخود نبرد
 نه گری که باس مسه که از زمین
 آنچه ماند از تو بلای جان تست
 حاجت او را خدا قاضی شود
 بگذر از وی که تو داری روبره
 نیست عاقل او بود دیوانه
 هست مؤمن را غنا رنج و عینا
 زانکه اندوی صفا مؤمن است
 که چه نزدیک تو چشم روشنند
 مال و ملک اینجهان بر باد گیر
 هرگز شاندیش ز نام بود نیست

حسرت و بالتو کانی بود و بود
 دور از اهل سعادت میشود
 اسب مهت تا تریا باخته
 آنچه میباید کجا آید بدست

هر که از صدش دل صافی بود
 هر که در بند زیادت میشود
 بندگان حق چو جان را خستند
 تا ننازی دره حق هر چه مهت

در بیان نتایج سخا گویند

تا بیای بی از بس شدت رها
 زانکه نبود مرد سخی دوزخی پو
 زانکه در جنت قرین مصطفی است
 اینک جای انجیا باشد بهشت
 جای مسک بسزدرون نازیت
 در جهنم هم ملهیس دان پو
 بلکه با او کی رسد بوی بهشت
 اهل کبر نخل را باشد مقرر
 وز نخیله وز تکبر دور باش
 تا شود روی دلت بد منیر

در سخن گوش ای برادر در سخا
 باش پیوسته جو انمرد ای ماخی
 در رخ مرد سخی نور و صفات
 حق تعالی بر در جنت نوشت
 انجیا را با هنیم کار نیت
 کار اهل نخل را بلیس دان
 هیچ مسک نکند رسوی بهشت
 انکه منخوانند مرا و اسقر
 ای سپرد مردمی مشهور باش
 با سخا باش تو واضع پیشه گیر

در بیان کارهای شیطان

داند اینها هر که رحمانی بود
 باشد آن از فعل شیطان بشک
 آنکه ظاهر دشمن انسان بود
 ای ایمین مباش از زکروی

چهار صفت فعل شیطانی بود
 عطسه مردم چون بگذشت از یکی
 خون بینی نیز از شیطان بود
 خامی از فعل شیطان نیستی

در بیان علامات منافق

در جنم دان منافق را و تاق
 زان سبب مقهور قهر قاهر است
 قول او نبود بغیر از کذب لاف
 هم امانت را حیانت میکند
 زان نباشد در رخس نور و صفا
 نیست با داز سرش و می زمین
 تیغ کین از بهر قتلش نیز کین
 منزل او در تک چپ میشود

دور باش از خواه از اهل نفاق
 سه علامت در منافق ظاهر است
 وعده های او هر چه باشد خلاف
 مؤمنان را کلم اعانت میکند
 نیست در وعده منافق را وفا
 تانه پنداری منافق را ایمین
 از منافق ای سپر پنهان کن
 با منافق هر که همسره میشود

در بیان علامات متقی

کی بود نسبت تقی را با شقی
تا نیب سندان و ترا در کارید
از طریقی کذب باشد بران
تا نیفتد اهل تقوی در حرام

سه علامت باشد اندر متقی
پر حذر باش ای تقی از یار بد
کم رود ذکر و عیش بر زمان
از حلال پاک هم گیرند کام

در بیان علامات اهل حنبت

باشد نکست بشک از اهل حنبت
میدهد سپین ز دل را جلا
حق ز نار دور خوش دارد نگاه
ایزدش از اهل حنبت کی کند
وز بدان مفسدان پیرا باش
خیر خود را وقف هر درویش کن
به بود او کز پس او صد دهد
خواهد او عذر گناه خویشتن

هر که باشد در خصلت درست
شکر نعمتها و صبر اندر بلا
هر که مستغفر بود اندر گناه
معصیت را هر که پی در پی کند
ای سپرد ایم به استغفار باش
گر کنی خیری بدست خویش کن
یکدم کار از دست خود دهد
هر که رشدا از آن خویشتن

<p>بهرتر بعد تو صد مثقال زر چون ز با افتاده از دست جمع باز میل خوردن آن تی کند میرسد که باز گیرد زان پسر آنچه کس را داده دیگر محو</p>	<p>گر بخش خود یکی حلوائی تر هر که بخشد مکن با او رجوع این بدان ماند که شخصی تی کند با پسر که چیزی کی بخشد پدر ای پسر شادی ز مال ز رجوع</p>
---	--

در بیان آنکه در دنیا از آن خوش نیاید بود


<p>سود ادرار عقوب ماتم بود جای شادی نیست نیا هوشدار این سخن دارم ز استادان سبق روی خود را جانب دلجوی کن لیک از دنیا فرج هستن خطاست غم شود یاری فرج جویندگان هر کسی دارد غم خوش ای پسر از برای آنکه باشی حق پرست با خیاها سخا وجود باش</p>	<p>شایدی دنیا سر غم غم بود نهی لا افسح ز دنیا گوش دار شادمانی ندانم دوست حق ای پسر با محنت و غم جوی کن کار که فرج داری ز فضل حق دوست حزن اندوه است قوت بندگان از چه موجودی بیندیش ای پسر که در ایزد مقرر از نیست هست تا تو باهی بنده معسوب باش</p>
---	--

در بیان نصایح و تنبیح دینی و دنیوی

خواب کم کن اول روز ای پسر
 خست روزت نکو نبود منام
 اهل حکمت را نمی آید صواب
 ای پسر هرگز مرو تنها سفر
 دست را بر رخ زدن مست شو م
 شب در آب ز نظر کردن خطاست
 خانه که تاریک نهایت بود ک
 دست را کم زن تو در زیر رخ
 چار پایان را تو بینی در قطار
 تا فراید قدر جاهت را خلا
 تا شود حسرت زیاده در جهان
 تا نکا هست و زیت در روز کا
 هر که رود رفتی مور عصبان کند
 کم نشود روزی گفتار دوروغ

نفس را بد خو میا موزای پسر
 پیش از شام خواب بد حرام
 در میان آفتاب سایه خواب
 باشدت تنها سفر رفتن خطر
 استماع علم کن ز اهل علوم
 روز اگر بینی تو روی خود روست
 موفسی باید که نزدیک بود ک
 نزد اهل علم سر آمد چو تیغ
 در میان شان نیایی ز نینهار
 روز شب عیب باش و ایم در دعا
 رو نکویی کن نکویی در نهان ک
 معصیت کم کن بجالم ز نینهار
 این دو اندر رزق او نقصان کند
 در سخن کذاب را نبود شروع

بن همه در باب نظم آورده است
یاد کاری در زبان بگذشته
اهل دین را بقدر کافی بود و کز
هر که پنجه را بداند قفل است
ز حواری انبیاء و ارباب سلام

غوطها در کج بر معنی خود است
تا هیچ پندی را نبرد کند شسته
اهل دنیا را همین وافی بود و کز
وانکه پنجه کار بگذرد کامل است
همیشه بادا ایشادام
در ریتا: 

قطعه

یاربان ساعت که جان برسد	جسم پر مرده بتاب و تب رسد
شریت شهید شهادت شویم	خلعت راه سعادت پوشیم
چون مدارم در دو عالم جز تو کس	هم تو میباشی مرا و سر یادرس

تمت الكتاب بعون الملك

الوهاب

در ۳۳۲ راه

۱۱۹

۱۱۲

۱۳۳۲

قسم ملا آرتوق